

پاسخ نهضت آزادی ایران

به مطالب روزنامه کیهان و جمهوری اسلامی

پیرامون مقالات

«نهضت آزادی ایران بکجا

می‌رود»

«با آقای بازرگان و عده‌ای

از اعضای کابینه ایشان»

دو مقاله ایکه از نظرتان میگذرد در پاسخ به مقالات روزنامه کیهان و جمهوری اسلامی تهیه شده بود ولی چون برخلاف قانون مطبوعات از درج آن خودداری نموده اند اقدام به انتشار آن گردید.

پاسخ به سرمقالات روزنامه جمهوری اسلامی

دفتر روزنامه محترم جمهوری اسلامی

در سه شماره متوالی آن روزنامه بتاریخهای ۲۶ تا ۲۸/۳/۶۴ مقاله ای تحت عنوان «گروه نهضت آزادی ایران یکجا میروند؟» مرقوم رفته است که قصدتان قاعدتاً تعلیم و تنبیه ما و تذکر و روشنگری برای خوانندگان شریفان بوده است.

ضمناً آنکه نهضت آزادی از این مقالات ارشادی و طرح مطالب انتقادی خوشحال و سپاسگزار است نکر می‌کنیم چه بلحاظ قانون مطبوعات و چه بلحاظ انصاف اخلاقی و آداب روزنامه‌نگاری از مقاله جوابیه ما استقبال خواهید کرد. قصد ما، هم دفاع از حقوق خودمان می‌باشد و هم روشن کردن بیشتر ذهن خوانندگان آن روزنامه و نویسنده محترم مقاله، در آنچه مربوط بحقایق جاری و مصالح جامعه میشود. بنابراین انتظار داریم، برای اثبات اطمینان بحقانیت و حسن نیت خودتان هم که باشد، دستور درج این جوابیه و توضیحیه را در اولین شماره‌های جمهوری اسلامی خواهید داد.

پیش درآمد مقالات و برداشتی که در ارائه نظریات و انتقاد از نشریات اخیر نهضت آزادی کرده بودید ما را مسرور و امیدوار ساخت. تقریباً برای اولین بار بود که میدیدیم بجای توهین و تهمت و چاشنی تحریف و تهدید یک روش منطقی نسبتاً مؤبد اتخاذ شده قسمتی از گفته‌ها و نوشته‌های ما، آنطور که گفته و نوشته‌ایم، عنوان گردید. کوششی بکار رفته است که ایرادهای اصولی گرفته و جوابهای متناسب و مربوط داده شود. ولی متأسفانه این رویه پسندیده که هم اسلامی است و هم قانونی تدریجاً در محقق فراموشی رفته پای حب و بغض و پیشداوریهای پیش ساخته بمیان آمده است. جدال احسن بر مبنای شواهد و بینات برای قضاوت صحیح جای خود را به استناد به نیات فرضی، به انحراف از واقعیات بقیاس و تطبیق‌های خیالی داده است. تصور و تهمت، همراه با سوءظن و خدای نکرده سوءنیت حکم و ارشاد گردیده است.

اگر مقاله را در مکتب معمول مبارزات انقلابی و شیوه‌های هوچیگری برای کوبیدن مخالفین از طریق بدگویی و بدبینی قابل قبول و حتی قابل تقدیر بدانیم ولی باعتبار و باعتبار مشترکمان که ان الظن لایقنی من الحق شیئا است ارزش و اثر خود را از دست داده است.

تصور نکنید که از ایراد و انتقاد و از زیر ذره بین گذاردن گفته‌ها و نوشته‌هایمان ناراحت و گله‌مند شده باشیم. از طرح و درج نوشته‌های ما و رسیدن گفته‌هایمان بگوش خوانندگان شما خورسند و متشکر هستیم. ولی آرزو داشتیم - و این آرزو و اصرار از جهت اعتقاد و علاقه‌ای است که به آزادی بیان و قلم داشته وجود فضای باز قانونی را ضروری و راهگشای مشکلات و خطرات تهدیدکننده انقلاب و نظامان میدانیم - بلی آرزو داشتیم که وقتی روزنامه حزب حاکم که تنها حزب رسمی مجاز سازماندار است با ما طرف می‌شود دلائل محکم مفید و شواهد معقول محکمه‌پسند را بمیان آورده حرف حسابی میشنیدیم و حرف حسابی میزدیم تا از این رهگش، هم ارشاد و استفاده‌ای نصیب خودمان شود و هم حقوق و حقایقی آشکار گردد که ملت و مردمان بهره‌مند گردند.

اینک اگر اجازه فرمائید بطور اشاره و اختصار به بحث و بیان چند نمونه از میانی استهادی و مقاصد استبطای مقاله سه شماره‌ای روزنامه جمهوری اسلامی بپردازیم:

۱) قیاس و انطباق

یکی از پایه‌های استدلال و استنادهای جرم که در سراسر مقاله بچشم می‌خورد قیاس و انطباق است. باین معنی که چون گفتار زید در فلان موضوع با کلام یا خواسته عمر و مطابق درآمد است پس زید در خیانت و خیانت و در سوه‌نیت مانند عمر و است: چون نهضت آزادی صلح یا مذاکره را مطرح ساخته است و صدام و گروه‌های منافق و سلطنت طلب هم صحبت از صلح و مذاکره میکنند و یا در تخمین راه پیمایان روز قدس نهضت مطلبی را بطور مثال عنوان کرده بوده است که بی بی سی کمتر از آنرا گزارش داده و رادیو عراق تا دو میلیون جلو آمده است پس همه اینها چون پنج میلیون نفر اعلام شده ما را قبول نداشته‌اند سر و ته یک کرباس‌اند...

انصاف دهید که اینهم شد شیوه استدلال و قضاوتی در شان یک حزب سیاسی علمدار

فقاہتی!

به این قرار، علی (ع) که خود را منسوب و مرتبط بخاندان نبوت میدانسته و معاویه هم که ادعای خال المؤمنین بودن را داشته است، علی خواهان و مجری عدالت بوده، معاویه هم قیام برای عدالتخواهی از قاتلین عثمان خلیفه مسلمین کرده است پس علی و معاویه را باید از یک قماش دانست؟! صدام شیها که می‌خواهد چشم‌هایش را می‌بندد، آقای خامنه‌ای هم همین کار را میکند پس خامنه‌ای = صدام.

در مسئله جنگ، اگر عنوان کردن صلح علی الاصول و علی الاطلاق مردود نباشد و پیشاپیش بعنوان خلاف شرع و خلاف عرف بودن محکوم نشده باشد، آیا مناسبترین موقع برای

صحبت کردن از آن همان زمانی نیست که منطبق با تقاضا و طرح از ناحیه دشمن باشد؟
 به علاوه شما که بعنوان خودتان همصدائی و همسوئی ما با صدام و سایر دشمنان اسلام را
 مدرک جرم میگیرید چرا از همصدائی و همسوئی ما با خدا و قرآن حریفی نمیزنید؟ مگر خدا در
 آیه «وان جنحوا للسلم فاجنح لها وتوكل على الله انه هو السميع العليم»^۱ که در سال اول هجرت
 در گرما گرم جنگهای با مشرکین آمده است دستور استقبال از پیشنهاد صلح را نداده است؟ اگر
 بفرمائید فرض از آیه پیشنهاد صلح صادقانه و آزادانه بوده است نه مکارانه و تحمیلی، میگوئیم مگر
 خداوند علیم قدیر حکیم بدنبال همان آیه همین فرضیه را پیش بینی فرموده و به پیغمبرش تذکر
 نداده است که وان یریدوا ان یخدعوك فان حسبك الله هو الذی ایدك بنصره و بال مؤمنین... آیا
 این آیات منسوخ شده اند یا ما آنها را از پیش خود درآورده و از قرآن ریگان و موشه دایان اخذ
 کرده ایم؟^۲

البته بسبب شما همصدائی و همسوئی خودمان با خدا و قرآن را نشانده الهام و عصمت
 نمیگیریم. میگوئیم بجای قیاس و انطباق و انحراف بشخص گوینده و گویندگان دیگر بیائید
 بمصداق: «انظروا الی ما قال ولا تنظروا الی من قال» استقلال رای داشته بخود کلام و بمطلب و
 موضوع و بشواهد و فوایدی که گوینده آورده است توجه کنید و آنها را اگر خطا میدانید رونمائید.
 ما در مورد جنگ و صلح یک تجزیه و تحلیل حدود صد صفحه در سال گذشته برآی شما و
 مسئولین و گردانندگان فرستادیم و آنچه بعقلمان میرسد از قرآن و سنت و فقه و از اقتصاد و
 سیاست و نظام، دلیل و شاهد آوردیم. آیا حق نداریم بهرسم چرا از این همه معترضین و مخالفین
 و حمله کنندگان بما هیچکس نیامد آن آیات، استشهداها، استدلالها و تحلیلهای مبتنی بر
 واقعیات اقتصادی و سیاسی و نظامی را طرح و احیاناً رد کند و پس از آن بگوید که ما دشمن
 انقلاب و استقلال ایران هستیم؟

واقعاً عجیب است و دوره آخر الزمان است! اسم صلح و سلامتی و امنیت بزبان آوردن
 خطرناک و خیانت میشود ولی جنگخواهی و دادن شعار ادامه جنگ، ولو به بهای نابودی، برای
 دو کشور مسلمان افتخار دارد! خدایا پناه میبریم بتو!

۲) اشتراک در اصطلاح یا در استنباط

استدلال بی اساس فوق را چنان تعمیم داده و به آن تکیه کرده اید که حتی اشتراک در
 استعمال یک اصطلاح و تصادف در یک استنباط یا معرفی را، اگر چه در جاهای دیگر و در

(۱) سوره انفال آیه ۶۶/۶۱ - و اگر (دشمنان) تمایل صلح نشان دادند تو نیز با توکل بخدائی که شنوا و دانا
 است میل صلح نما.

(۲) و اگر قصد فریب و خدعه داشته باشند بدانکه خدا تو را کفایت میکند همان کسیکه با یاری خود و مؤمنین
 تأییدت نموده است.

صراحت و عنایت‌های مسلم و مکرر خلاف آن ابراز شده باشد، برهان قاطع برای اشتراک در عقیده و رویه و برنامه گرفته‌اید.

مثلاً بقرینه اینکه در نشریه «چه باید کرد؟» ما یک بار عنوان «انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن» را بکار برده ایم همان جمله را کافی برای احراز همفکری، همگامی و همکاری ما با گروه‌های مارکسیست و منافق و نامسلمان دانسته حکم ضد انقلاب و محاربه بودن نهضت آزادی را صادر کرده‌اید! اما اگر در همان نشریه مکرر نام از «نظام جمهوری اسلامی» برده دفاع از آن کرده باشیم و هزار بار در نشریات دیگر در مقاله‌نامه‌ها، در کتابها و در سخنرانی‌ها تصریح و تحویل از «انقلاب اسلامی» نکرده باشیم آیا باید بحساب آورده؟ اگر آن کتبه‌ها و تروه‌ها و عزر تفکرها را در گذشته و حال با صراحت و بلاغت محکوم نموده باشیم و آنها در روزنامه‌ها و رادیوهای خودشان به ناهنجارترین بیان ما را بیاد دشنام گرفته باشند باز هم باید نهضت آزادی را متوافق و متحد آنها دانست؟ آیا کسیکه درصدد تجری حقیقت و عدل در قضاوت است اینطور استدلال میکند؟ آیا هدف و خدمت باید لجن مال کردن حریفان و ضربه زدن به آنان بهر قیمت و قرینه باشد؟

فکر نمیکنید که وقتی ما را با استبداد و سلطنت طلبیها و با منحرفین از اسلام و ایران همدل و همکار میگیرید خوانندگان بی نظر خودتان که با کمترین مطالعه و اطلاع، سوابق و سرسخت‌های ما را از این جهات شنیده‌اند و میدانند پی به ضعف حجت و احیاناً سوء نیت شما میبرند و گرایش بحقانیت ما مینمایند؟

آمده‌اید سابقه وابستگی و شاگردی افراد یا گروهائی را که جنایتکار و دشمن انقلاب و نظام میدانید سند قطعی تقصیر ما و مشارکتشان در جنایت و کیفر آنها گرفته‌اید. آخر هیچ دیشعور با انصاف آمده است، مثلاً و بلا تشبیه، اختلافها، خطاها، خیانتها و حتی کفر و ارتداد امثال طلحه، زبیر، مروان حکم، ابن سعد، ابن ملجم، و آنها، مناققین و منحرفین را که در دامن اسلام پرورش یافته و از مکتب نبوت و ولایت بیرون آمده‌اند پبای رسول اکرم و مولی علی (ع) بنویسد. یا نوح نبی (ع) را مقصر و مسئول پسر ناصالحش بشناسد؟

ما که هیچگاه ادعای عصمت و مصون بودن از اشتباه و خطا و جهالت را در باره خودمان نداریم ولی شما هم دلیل محکمتری غیر از تارهای عنکبوتی برای ارائه گناهامان نداشتید؟

۳) میان دعوا نرخی ثابت کردن

از شیوه‌های شیرین دیگری که بکار برده‌اید میان دعوا نرخی ثابت کردن و یا مدعی را دلیل بر ادعا گرفتن است.

میگویید چون نهضت آزادی از انقلاب برگشته و باستانی یک جمع اندک صد هزار نفری جدای از مردم و ملت است منزوی گشته و مطرود ملت میباشد و دلیل آن اینکه راه پیمائی پنج میلیون نفری را یک میلیون تخمین زده است. در حالیکه روی همه اینها حرف است و صرف

ادعا یا اعتقاد شما نسبت به یک امر دلالت بر حقایق و صحت آن نمینماید.

ما که در نشریه «نظرخواهی درباره ادامه جنگ در راه پیدائی روز قدس» بحث ادعائی را به استناد طرفداران خودمان و بزرگی آنان بر طرفداران متولیان نکردیم تا شما منزوی بودمان و رقم صد هزار نفر را پیش بکشید ما ضمن تایید از نیت و پشیمانی آقای هاشمی رفسنجانی در نظرخواهی از مردم گفته بودیم چرا روزه شک دار نگیریم و سرنوشت جنگ کشورمان را در خانه بکشید بر سر میز بگذارید یا لا اقل اگر در روز قس موافقین را محشور و محسوب مینمایند یک روز هم به مخالفین ادامه جنگ اجازه و امکان و امنیت بدهید که تجمع و تظاهر کنند. ما هم یک میلیون جمعیت را بهمان مثال آورده و گفته بودیم بفرس آنکه یک میلیون هم در راه پیمائی شرکت کنند این دلیل بر تصویب اکثریت و تایید ملت از شما و از ترس شما نمیشود، که آنکه خروج هر شبه یک میلیون از اهالی تهران را کمتر و بیشتر از آن که اکثر قریب اتفاقشان عرض ما مخالف اند دلالت قطعی علمی بر صلح خواهی ملت و بر محکومت دستگاه ندارد. حالا شما آمده اید و رقم پنج میلیون خود را که فقط ناظر بر یکطرف قضیه است و مسلم و یقین هم نمیشود بعنوان سند که بنده بر سر مخالفین خود مرزدا الله در عالم بیخ نبرهها و تشکیلات برای اثبات و ادامه مسائلمای مورد نظر، کار تبلیغاتی موفق انجام شده است اما این ترفیق و تفوق مانع از آن نیست که وی حساب و آمار و مشاهدات یک میلیون و حداکثر نه ۱/۵ میلیون هم نرسم نه حرف بی سی را معیار بگیرد که چند صد هزار نفر گزارش داده و نه حرف فرانس پرس را که نقل قول از خبرگزاری جمهوری اسلامی کرده چند میلیون گفته است کل جمع طوایف و اقوام را بر این تبلیغات دولت ۳۵ کیلومتر اعلام نمودند و حال که آنچه به اتمام رسانید و آمارش از ۲۵ کیلومتر نشود و اگر متوسط عرض صفوف که راستا کوه آب و هوا و جنگ شدت رسیدن انقلاب به ۲۰ متر و ۳۰ متر هم میریخته است ۱۵ متر بگیریم کل مساحت اشغالی ۳۷۵/۰۰۰ متر مربع میشود که با جمع نسبی و متوسط ۲ نفر در هر متر مربع جمعیت را میباید بالغ بر ۷۵۰/۰۰۰ نفر بگردد و با تریب اضافی یک میلیون نفر، محاسبه مساحت اشغالی جمعیت در محوطه خوابگاههای دانشگاه و در خیابانها و کوچه های حول و حوش نیز آنطور که در گزارشهای رسمی آمده است منتهی برقم بیشتری نمیکردد. از طرف دیگر اگر رقم ۵ میلیون نفر مورد ادعای شما را به مساحت مورد ادعای خودتان یعنی ۵۲۵/۰۰۰ متر مربع تقسیم کنیم در هر متر مربع حدود ۱۰ نفر باید جای گرفته باشند. چطور ممکن است در هر متر مربع ۱۰ نفر آدم بالغ را پیدائی کرد و یا بایدستند؟ همینچنین در همان شب و روز طبق آماری که افران پارس تهران بطور غیررسمی اظهار داشته اند حدود ۵۰۰/۰۰۰ اتومبیل از دروازه های تهران خارج شده اند. حال اگر هر ماشینی را که خانواده وار برای حفظ جانانشان فرار میگرداند حامل ۴ نفر و با احتیاط بیشتر حامل ۳ نفر بطور متوسط بگیرد

۱/۵۰۰/۰۰۰ از داخله تهران بیرون رفته بودند و هر کس خبر دارد که آنروز شهر تهران چه عجیب خالی و خلوت بوده است حال از یک شهر ۷ میلیون نفری (تا حومه های دور و نزدیکش) که ۱/۵ الی ۲ میلیون آن خارج شده باشند شما چطور میتوانید ۵ میلیون آدم غالباً از ۱۵ تا ۴۵ سال را جمع کنید؟ مسلم است - و این مسئله و محاسبه ربطی بنقطه نظرهای سیاسی یا انقلابی و مکتبی نداشته از مقوله عدد و رقم و آمار است - که نه ۵ میلیون درست است و نه راه پیمایان روز قدس طهرانیان خالص یکدست بوده اند، بلکه بنا بشاهدهای عینی اتوبوسهای زیادی افراد نهادها و مردم شهرستانها را بمركز آورده بوده است و تعاونیهای مسافربری تهران در آنروز بلیط نمی فروخته و میگفته اند ماشینهایشان اختصاص برساندن نفرات خارج از تهران یافته است...

همچنین در مورد ریاست جمهوری که شما پیشاپیش ما را منزوی از ملت و مغلوب در انتخابات دانسته اید ما ادعای هوائی و حرفی نکرده فقط گفته ایم شما که مطمئن به پشتیبانی اکثریت سنگین ملت هستید از چه چیزها میترسید، بیائید بهمه فردای از ملت که فارغ اساس آنها را صاحب حق در اداره مملکت و انتخاب مسئولین امور شناخته است بطور عادلانه و یکسان آزادی و امنیت و اطمینان به امانتداری در صندوقها و آراء را بدهید، جلوی دخالتها را بگیرید تا هر کس بدور از تحمیل و تبعیض و بدون ترس و تردید رای خود را داده بی بحث و دعوا حق و حقدار آشکار شوند. از حالا بر سر دعوا هر کدام اثبات و اعلام نرخ بسود خودمان نکتیم بگذاریم ملت، که شما هم او را صاحب عله و صاحب انقلاب میدانید، حرف خودش را بزند.

۴) یک بام و دو هوا

در مقاله نمونه های چندی از طرز تفکر بیعدالتی و تبعیض دیده میشود که بیان روشن و رسای آن در ضرب المثل عامیانه فوق یا دو نوع رفتار آن زن با دختر و با عروسش آمده است. اگر نهضت آزادی در انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس شورای اسلامی بخواهد شرکت کند و حرف از آزادی و قانونی بودن انتخابات بعنوان شرط معرفی کاندیدا بزند میگوئید برای بدست گرفتن اهرمهای قدرت و بقصد مطرح شدن و شهرت است و باید در نقطه خفه شود اما وقتی حزب جمهوری و روحانیون و همفکران شما سمینار تشکیل میدهند و حتی تبلیغات انتخاباتی بنفع کاندیدای خود را از ماه مبارک رمضان شروع کردند، آنرا پاسخ به ندای وجدان و پیمان با مستضعفان میدانید و یا وقتی متولیان رئیس میشوند چهاردستی اهرمهای قدرت و همه پیچ و مهره ها را در اختیار و انحصار خود یا گروهشان میگیرند آنرا خدمت به اسلام معرفی مینمایند در حالیکه ما روی پیشنهاد و اصرار آنها و انتخاب امام دولت موقت را تشکیل داده هیچگاه اصراری برای ادامه و احراز قدرت نداشتیم و وقتی از همان ماه اول احساس بیوفائی و عدول از عهد و اصول را دیدیم آمادگی خود را برای کنار رفتن اعلام نموده و چند بار تکرار نمودیم و وقتی کارشکنی و تداخل و تعدد مراکز تصمیم گیری مانع خدمتگزاری گردید، استعفا دادیم، بدون آنکه از همراهی و همکاری ابا نمائیم. معذک آنها شیفتگان خدمت اند و ما تشنگان قدرت!

ما اگر حرف از آزادی و قانون میزنیم میگویند منظورتان بی بند و باری است و از آزادی و قانون منافع و معنای از او پائی و امریکائی آنرا طلب میکنید. ولی طرف حاکمیت بنا بشخص و بسود خودش از آزادی استفاده کرده اعتنائی و بحقوق سایرین نداشته هر زمان که لازم دانسته بتعمیر و تاویل قوانین و مقررات پرداخته است. چون هم قانونگذارند، هم قاضی و هم مجری قانون. علاوه بر آن خود را متخصص و متولی اسلام و لذا صاحب اختیار یا ولی دنیا و دین مردم میدانند و بهیچ کس هم اجازه نمیدهند آنانرا مورد بازخواست قرار دهد بلکه هر معترضی را سرکوب مینمایند. آیا قبول ندارید که نظام جمهوری ما حالت یک بام و دو هوا را دارد؟ برحسب آنکه یک شخص یا گروه متعلق و موافق با هیئت حاکمه باشد یا مخالف و حتی مستقل از آن باشد مشمول دو نوع قانون و دو نوع حقوق میگردد. گروه حاکمه روزنامه ها دارد، منبر و مسجد دارد، خطبه های جمعه دارد، صدا و سیما دارد، مجلس دارد، استخدام و نامنویسی در آموزش و پرورش و دانشگاه دارد، تعاونی و جیره بندی دارد، دادگاه دارد، کمیته دارد، سپاه دارد، سازمان حج و غیره دارد، وزارت ارشاد دارد، ارز دارد... آزادی دارد و هر چه میخواهد میگوید و میکند. اما در آنطرف بام بنظر شما چنین آمده است که برای نهضت آزادی همینقدر که دو تا کتاب نوشته، چهار تا نشریه با تیراژ ۵/۰۰۰ عدد بیرون داده، ده تا کلاس و سخنرانی در قفس محدود دفترش راه انداخته، آزمون که در مجلس چند نماینده داشته در نوبتهای سه چهار ماهه تن خود را برای جنجال و دشنام و کنک چرب کرده نطق های قبل از دستورده دقیقه ای ادا نموده و بالاخره توانسته است یک حرفهائی بزند و ایرادهائی بگیرد، همین اندازه آزادی برایش زیادی است و صدقه ای است که باید ممنون باشند. ولی اگر تنها روزنامه ای که مطالبشان را بدون سانسور چاپ میکرد را برخلاف قانون توقیف کرده اند، دفترشان را علیرغم تمام اصول و موازین بسته اند، بهمان دفتر، مأمورین رسمی و غیررسمی سه بار حمله کرده و زده اند و شکسته اند و برده اند، اجازه میتینگ و سمینارشان را گرفته اند، مصاحبه مطبوعاتی شان را، که نخست وزیر رسماً گفته بوده است مجازند انجام دهند، بهم زده اند، رسانه های گروهی و روزنامه ها همه گونه تهمت و توهین و تهدید نثارشان میکنند ولی جواب و دفاعشان را علیرغم قانون مطبوعات پخش و درج نمیکند و بطور کلی دست و پا و زبانه را در پوست گردو گذارده اند و فقط در اثر معتقدات، احساس و وظفه خدائی و ملی و استقامت و توکلمان بوده است که بحول و قوه الهی تا بحال سرپا مانده ایم، اینها هیچکدام دلیل بر فقدان آزادی و عدم حاکمیت قانون نیست؟ شما و آقایان رئیس جمهور و رئیس مجلس و نخست وزیر و سایر اعضای حاکمیت مرتباً تکرار میکنید که نهضت آزادی چه ادعاهای زیادی دارد و چه بی انصاف است! حرفتان صحیح است، در یک بام با دو هوا و در یک کشور با دو قانون و دو نوع مردم، ما خیلی فضولی میکنیم و باید روزی ده بار سجده شان کنیم که بما اجازه کمی نفس کشیدن داده اند!!

همین گونه است حال و وضع سایر گروهها چه ملی و اسلامی و چه غیر آنها که حتی

فاقد آن مختصر حد خفیف آزادی و بخور و نمیز ما هستند.

(۵) کوچه علی چپ

خود را یکجوجه علی چپ زدن یعنی نشنیده و ندیده گرفتن آری، گفته یا خواسته میشود و رخ میدهد. سپس منحرف ساختن صحبت و حواس ها با آنچه خارج از بحث و حاشیه و فرعی میباشد، شیوه‌ای است که شما و حزب جمهوری و حاکمیت مرتباً بکار میرید.

مثلاً ما از گرانی و خوردن و خرابی خرفه زده ایم که بیاد بکنند و اظهار من الشمس بوده قسمت اعظم ملت و مملکت را فاج کرده. شدیداً مردم را ناراحت و نگران ساخته است. شما علاوه بر آنکه طایفه این موضوع و گرایش به زدهای مردم را بهمین ترتیب و روشنه و سوسنیت گرفته‌اید خود قضایا را خیلی کوچک و طیفی و آبی جلوه داده‌اید. میرید به منظور آنکه از کمیت و سنگ این گرفتاریها چیست و بعد میگویند همه جا گرانی هست و ضرورت جنگ است. ولی نه جواب میندهید که جنگ چرا ضروری است و نه آنکه این فشارها و فجاج تا چه حد قابل تحمل و قابل قبول است. آیا مردم ایران انقلاب کردند که بچون روزگاری بیفتند و همدستان ازین بزوم صدام و سردمداران دنیا بید با آنکه از ظلم و اسارت‌های شاه و ساواک و از حاکمیت استبداد و رواج فساد خلاص شده به آزادی و عدالت برسند، استقلال و شخصیت داشته باشند و اداره مملکت بر مبنای قسط و عدالت اسلامی صورت گرفته، ایدئولوژی و اصول دگومنان را نه از شرف ارو پا بگیریم و نه از غرب بلکه از فرهنگ خودمان و بر معیارهای اسلامی؛ که طرفدار آزادی، عدالت، آبادی و حاکمیت ملی است؟

پس شما چه می‌کنید؟

(۶) بی تقوایی و تهمت

می‌دانید که امیر مؤمنان و خلیفه مسلمانان که با عدل و به هفت خط می‌باشد درگیرها داشته است و وقتی بعضی اصحابش مواویبه را بر رخ او می‌کشید میفرمود: لا لولا اللحن لکننت ادهی العرب. یعنی اگر تقوی وجود نداشت (بر ملازم و مومنه بودید، آن نیز دم) کجی در میان اعراب از من داهی تر و زرتگرتر نمی‌دیدید». در حکومت و سیاست و بطور کلی در عالم رقابت و خصوصت، یکی از راههای ساده و سهل برای موفقت و پیروزی بر خصم یا از میدان بدر کردن حریفان، بی تقوایی و نسیبهای دروغ دادن و قاب حقایق است. یقیناً میدانید که از منظور قرآن کریم و نزد خداوند تهمت و افترای بر مؤمنین از گناهان کبیره محسوب شده و از نظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز همه اتهامات مقاله در خصوص احلام جرم قانونی است.

ذیلاً از مجموع آن سه شماره مقاله چند شاهد مکار می آوریم: (۶-۱) در همان شماره اول فرموده‌اید: «آقای باترگان، ببین و گزوهش حتی حرکت اول (انقلاب) را هم میخواهند در ماندن شاه برای سلطنت نه حکومت خلاصه کنند و نگذارند به نتیجه نهائی خود برسند».

چرا بچنین دروغ شاخدار متوسل میشوید؟! نهضت آزادی که در تمام دوران مبارزات بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ پیشگام گروههایی بود که لبه تیز حمله خود را متوجه شاه ساخته و پرچمدار حرکت ضد استبداد بشمار میرفت و بهمین دلیل زندانی و محکوم گردید، در ۱۳۴۱ نامه سرگشاده کذا را بشاه نوشته او را مقصر و مسئول همه خطا و خرابیها اعلام کرده بود و در شهریور ۱۳۵۷ اعلامیه «شاه برود» را منتشر ساخت و در ۲۶ آذر ۱۳۵۷ در جمعیت جمعیت ایرانی طرفداران آزادی و حقوق بشر و انجمن های اسلامی و گروههای دیگر در خطاب به ارتش و دولت و بسفرای کشورهای خارج اعلامیه خلع سلطنت محمدرضا شاه را امضا و صادر نمود، شما آنها را حافظ و مدافع شاه و مانع پیروزی انقلاب قلمداد میکنید؟!

اگر یک زمانی مرحوم دکتر مصدق در محاکمات خود و ملیون مبارز ایران، از جمله نهضت آزادی صحبت از این کرده اند که «شاه در رژیم مشروطیت سلطنت میکند نه حکومت» اولاً کدامیک از شماها و کسانی که خود را قهرمان انقلاب جا میزنند، ابتکار و جرات چنین اظهارنظری را که در زمان و مکان خود، انقلابی ترین کلام بود و موجب زندان و اعدام میشد، داشتید ثانیاً هر بچه مکتبی میفهمد که محتوی و مقصد آن جمله حکومت نکردن و دخالت و آمریت نداشتن شاه مستبد بوده است نه اثبات و امر به سلطنت. مصدق در محاکمه خود در دادگاه نظامی کاملاً توضیح داده بود که سلطنت مشروطه برحسب قانون اساسی مترادف با عدم مسئولیت و مخالف هر گونه دخالت و حاکمیت شاه است. ثالثاً برای مبارزه قانونی و برای محکوم کردن متجاوزان بحقوقی ملی و استقلال مملکت آیا سندی و پایگاهی که قانونی و محکمه پسند و دنیا پسند باشد غیر از قانون اساسی رسمی مملکت وجود داشت؟ مگر مراجع دینی، از جمله رهبر انقلاب در تلگراف و اعتراضات خودشان بهمین قانون اساسی استناد نمیکردند و اجرای آنرا خواستار نمیشدند؟

آخر چرا چنین مطلب بدیهی و مدرک آشکار حسن نیت و شهامت و فداکاری ما را، شما بلندگویان و سخنگویان حاکمیت انکار و تکرار میکنید؟ مگر مطلع و معتقد بقرآن نیستید که میفرماید میادا دشمنی شما با یک قوم و گروه سبب خروج شما از عدالت و تقوی گردد (ولا یجرمنکم شان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی).

۶-۲) ما را دشمن مردم و انقلاب قلمداد کرده اید. ما از یکطرف و از ناحیه شما متهم به ملی بودن و سنگ ایران و مردم را بسینه زدن هستیم و بخاطر اعلام دردها و شکوه های آنها خود را بخاطر و ضرر انداخته ایم و از طرف دیگر گروههای سلطنت طلب و ضد انقلاب و منحرفین و برگشته های از اسلام و از نظام جمهوری اسلامی ما را بدلیل سوابق ابتکاری طولانی، در پایه گذاری انقلاب اسلامی ایران و قبول مسئولیتهای خطیر بعد از پیروزی و بالاخره وفاداری و افتخار و دفاعمان از مردمی بودن انقلاب و اهداف اصیل و مصوبات آن مسئول و مقصر صدمات و انحرافات شناخته، شدیداً بدگوشی و ما را تهدید میکنند، در حالی که شما هم ما را بدلیل آنکه

«تظاهرات میابونی» روز قاس را کمتر از ادعای بعد از خودتان و رادیر، زیاد و برگزاری فرانسه احتمال داده بودیم دشمن مردم و انقلاب میگرد؟!

اعتراف میکنیم که ما اطمینان و ملاحظاتی را که در حرکت اول انقلاب وجود نداشت و در مراجعه به آراء عمومی برخوردار از موافقت و تصویب اکثریت عظیم نزد و چند درصدا از مات نشده بودن قانونی و شرعی عیاشاسیم و نه خرد را ملزم بر رعایت کلی آنها میدانیم و برای شعارهای «همه با من» که شعار وحدت آفرین و قدرت بخش «همه با هم» را زیر پا گذارده و موجب شد که هر کس به سلی خود برود نیز اصالت قائل نیستیم و بعضی از آنها را نه مالی میدانیم و نه خدائی.

۳-۶) تکیه بعضی از استدلالها و اتهامهایتان بر این است که آمریکا و غرب کعبه آلمان نهضت آزادی میباشد. حتی بعضی ها قبلاً گفته بودند وزیرای دولت موقت مهره چینی آمریکا هستند و روزنامه خودتان (با یک روزنامه مشابهی) نیز یک وقت کاریکاتور اتوبوسی را کشیده بود که با پرچم آمریکا نقاشی شده از پنجره هایش دلار میریزد در حالیکه دبیر کل و بعضی از افراد نهضت و دولت موقت سرار آن بوده و ره سپار آمریکا هستند. حتی بعضی از وزیران مودت و شایسته دولت مکتبی فرمایش فرموده بودند که «اینها سر در آخور امریکا دارند»!

حالا که این سطور را میخوانید آیا در خودتان احساس عرق شرم نمیکنید که چرا باید کار و کلام انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی و حزب جمهوری اسلامی باین ابتذال ها و اتهامها کشیده شود؟!

همانطور که یک روز آقای مهندس بازرگان گلایه و گزارش خدمت امام برده و گفته بودند خوب است از آن آقا پرسید این مهره های آمریکائی و رئیسشان را چه کسی و چه کسانی در دولت موقت نشانند؟... و آیا با چنین اظهار نظر خود انقلاب اسلامی و رهبری آنرا زیر سؤال نمیرند؟

دلیل غرب زدگی و آمریکائی بودن ما را تحصیلات در اروپا و امریکا دانسته اند. زهی استدلال ضعیف و مخیف! مگر اکثریت وزیرانی فعلی دولت و مشرین دست اول وزارتخانه ها و نمایندگان هیات اقامت و تحصیلات کم یا زیاد در امریکا و اروپا نداشته اند؟ بعلاوه اگر ما سرسپرده اروپا بودیم و سر در آخور امریکا داشتیم در این کشور پر محنت و بلا چرا مانده ایم؟ ما که خیلی بیشتر از شما و زودتر از شما در دریاها، در شتلهایمان، در کتا بهایمان، در گفتارهایمان و در اعلامیه هایمان قیام علیه تقلید و تبعیت از بیگانگان را کرده ایم ما که از شمار خود کفائی انقلابیها (که فعلاً چیزی غیر از شربینی یال و دم و اشکم نیست) پافرا تر گذاشته «خود جوشی» را مطرح ساخته بودیم و به «سرچشمه استقلال» رفته ضرورت و دستور العمل های آنرا یاد داده ایم، شما سازشکار و طرفدار غرب میدانید و اطلاع ندارید با انصاف نمیا هید که در هر دستگاهی که مدیر یا مشاور خارجی داشته ما اگر از یک در وارد میشدیم از در دیگر خارجی خارج میگشته است،

از آن مؤسسه عظیم مقتدر استعماری یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران برهبری مصدق بزرگ خلع ید کرده در آن زمان سه هزار انگلیسی را با چند صد ایرانی استخلاف نمودیم و شرکت نفت را بدست ایرانیان آنجا محوری اداره کردیم که در بحبوحه محاصره اقتصادی و ممانعت های ارتباطی نه آب و برق و یخ و نان و نقلیه خوابید و تأسیساتش ضایع گشت و نه تأمین مواد نفتی برای داخل کشور و روغن ماشینها یک روز تعطیل شد، بلکه دستگاههای حساس مهمی را برای انداختیم و تکمیل نمودیم... مگر اکثریت وزرای فعلی دولت و معاونان و سایر مسئولان دست اول، اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان در امریکا و اروپا نبودند که بهمت و پیگیری و تلاش شبانه روزی برخی از ماها ایجاد گردیده بود؟ آنوقت شما ما را کارگزار و نمازگزار بنام اروپا و امریکا میخوانید؟! بی اطلاعی است یا بی اضماعه؟

این موارد و مثالها را از جهت خبر استثنائی یا منته گذاشتن نیاوردیم بلکه برای ارائه نمونه های سستی استدلالها با جهالت و غرض شما لازم بود تذکر داده شود.

از دلائل اتهامی که آورده میشود این است که ما شعار مرگ بر امریکا نمیگوئیم. ما مرگ بر هیچ کشور و ملت نگفته ایم. شعار مرگ خواهی که کمونیستهای حزب توده از زمان مصداق اختراع کننده آن بده اند و نمایشگر روحیه و فرهنگ مارکسیستی است هیچگاه از مذهب و مسلک ما نبوده است. مگر فرآن سب کردن، یعنی فحش دادن به دشمنان خدا را نهی نکرده است و مگر حضرت علی (ع) نفرموده است که من دوست ندارم شما از سباین یعنی فحش دهندگان باشی؟ ما با عملکرد سیاست خارجی دولت امریکا و سایر ابرقدرتها در ایران و خدائتهای آنان همیشه مخالف بوده و هستیم و سالها برای قطع نفوذ آنان مبارزه کرده ایم. اما معتقدیم با شعار مرگ دادن بر این و آن، نفوذ بیگانگان قطع نمیگردد. قطع نفوذ اجانب و کسب استقلال همه جانبه تنها با کار مثبت و سازندگی تأمین میشود. تا زمانی که ما مجبوریم نفت را به شکل و قبسمی به کشورهای صدمت (کشورهای غرب) بفروشیم و ابتدائی ترین نیازهای اقتصادی - نظامی خود را، حتی نان و گوشت سرفردمان را از امریکا و اذتاب آن خریداری کنیم، هرگاه روزی صدارت هم شعار مرگ بر امریکا بدهیم، هرگز مستقل نخواهیم شد. امریکا هم تا زمانی که اسیر و وابسته آنها باشید و در جهت منافع آنها حرکت کنید و نودانه شعار مرگ بر امریکا بدهید از شما بدش نخواهد آمد. آدم حساسی اصلاً فحش نکسی ننمیدهد! آدم مسلمان در برابر بیگانگان و ظالمان جز آنکه از خود و خانواده و جانانش دفاع کند و بر ابزار تجهیزات و تعلیمات لازم برای برادر داشتن دشمنان از قبیل تجاوز و... بپردازد هیچگاه تمدنی و توهین و تخاصم نمیدارد!

فحش دادن، مرگ خواستن و همه بهیها و بدبختیها را بخارجها نسبت دادن، نه افتخار است و نه راه اصلاح و نجات، برارید مقاله «بیگانه پرستی» را که در کتاب «بازیابی ارزشها» آمده است بخوانید و ببینید بیگانه پرستی چیست و بیگانه پرست کیست.

در همین زمینه انصراف از این که نهضت آزادی را بنیید موع صدام را کرده (و نخست وزیرت آن فرموده اند برای بمباران شهرهای ایران را و دعوت نموده ایم!) و دیدگاههای نهضت تضاد با مضامع امریکا و انگلیس ندارد. الله اکبر! جا داشت بجای این اتهام بی پایه و مایه کرد کانه مواضعی از صدام را که ما بنیید کرده و نامه های ندایت شومی را که برای دعوتش نوشته ایم و همچنین دیدگاههایمان را که با مضامع امریکا و انگلیس توافق دارد نشان میدادید. مگر ما در اعلامیه ها و در مصاحبه ها صریحاً عراق را محکوم نکرده و متجاوز و مسئول حمله بشهرها و ملزم بجبران خسارات نشناخته ایم؟ آیا اعتقاد بمذاکره داشتن (همانطور که رسول خدا(ص) و امام اول و اعلامیمان علی علیه السلام با همه دشمنان خود و حمله کنندگان و با معاویه گذارد کردار مذاکرات و مکاتبات داشته اند و با یزیدها بمصالحه و مذاکره میپرداختند). دلیل برتایید مواضع صدام و سایرین میشود؟

استدلال دیگران بر غرب زدگی ما و احیاناً سازشکاری و کارگزاری ما برای امریکا و کشورهای غربی، داشتن تحصیلات عالی غربی غالب سران و پایه گذاران نهضت آزادی بود. این استدلال را متأسفانه دیگران هم بعد از پیروزی انقلاب یا قبل از آن، کرده اند و بیشتر ناشی از حسادت یا جهالت میباشد. صاحبان چنین تحلیل یا طرز فکر فراموش مینمایند که در دو قرن و نیم اخیر ایران و مخصوصاً بعد از قانون اعزاز محصل بار و پا در سال ۱۳۰۶ بیشتر سروصداها یا نداها و نهضت ها که در کشور ما و سایر کشورهای مشرق زمین علیه استبداد، اختناق، استعمار، استثمار، استعمار و امپریالیسم یا علیه تبعیت و تقلید از مغرب زمین و تسلط فرهنگ غیر ملی و غیر اسلامی راه افتاده و انواع انقلابها و قیامها و مبارزه های ملی و مذهبی ناسیونالیستی و سوسیالیستی و کمونیستی را بوجود آورده است، مستقیم و غیر مستقیم از ناحیه فرنگ رفته ها و درس خوانده های آنجا بوده است و این یک امر طبیعی و تقریباً عمومی کشورهای خاورمیانه و خاور دور و امریکای جنوبی و افریقا است. عرق ملی، غیرت نژادی، احساسات انسانی و عشق ایمانی و مذهبی معمولاً در آستانه از دست رفتن و در مشاهده و مقایسه مدعیان و سایرین بجوش و خروش می آمد. با یک نگاه سطحی بتاریخ مبارزات استقلال طلبانه و آزادی بخش کلیه ملت های عقب افتاده یا زیرستم بیگانه و باحیای فرهنگها و ادیان فراموش شده و یا یک مرور بر اسامی و سوابق پیشگامان و پایه گزاران و رهبران آنها، بر حقیقت نظر فوق و اشتباه آشکار استدلال خودتان واقف خواهید شد. البته نمیگوئیم هر کس بیاریس و لندن و ماساچوست رفت و معتکف در کاباره ها و کافه و کلورپهای آنجا شد ملی و مبارز و انقلابی یا مدافع ایران و اسلام برگشت. در همه جا و همه وقت هیچ ارعاب اکثریت داشته است و ارزشها و ایجادها، کار اقلیت ها و نادرها بوده است. ولی این نادرها، غالباً و یلاتشبهه، خاطره ابراهیم و موسی را زنده میکنند که از خانه آذربت تراش و از دامن و در بار فرعون مستکبر شماره یک دنیا سردر آورده اند.

۱- باز در قسمت اول مقاله چنین آورده اید: «اعضاء و هواداران و بخصوص سردمداران

این گروه عموماً کسانی هستند که اصولاً فرهنگ خاص مردم ایران را یک فرهنگ عقب مانده و منحط و ناآشنا بکاروان تمدن جهان میدانند و برای خود این رسالت را قائل هستند که باید این مردم را از این فرهنگ جدا کنند و فرهنگ اروپائی و امریکائی با همه ابعادش را با عمق جان آنها نفوذ دهند. مشکل اصلی سردمداران گروه نهضت آزادی ایران این است که عموماً تحصیل کرده‌های غرب هستند و ملاکها و معیارهای ارزشی غرب را باور دارند. همین امر است که سران این گروه را از توده ملت جدا میکند. زیرا ملت ایران دقیقاً برعکس فکر میکند. برای نظام ارزشی غرب هیچ ارزشی قائل نیست...»

با این کلمه مستهجن «سردمداران» که در باره پایه گذاران و سران نهضت آزادی بکار میرید و مخصوص لوطیها و او باش و قاچاقچیان بوده دور از ادب و انسانیت و اسلامیت است. آیا مقصودتان طالقانی، بازرگان، سبحانی ها، عطائی، صدر حاجی سید جوادی، حکیمی، یزدی، چمران، شریعتی و مؤسین دیگر است یا پیوستگان و خدمتگزاران بعدی امثال صباغیان، صدر، توسلی، و سایرین؟ آیا با شناخت و تحقیق و از روی انصاف و عدالت چنین فرمایشی را زینت بخش مقاله فرموده اید یا خواسته اید رقابت سیاسی و خصومت دیرینه را ارضاء بفرمائید؟ طالقانی که وارد کننده قرآن در صحنه جوانان در ایران بود رسالت نفوذ فرهنگ اروپائی و امریکائی را بخود داده بود؟ بازرگانی که کتابهای نیکینازی، سازشکاری ایرانی، خودجوشی، آزادی هندرانوشته اولین سخنرانیش در جمع محصلین اعزامی ایران در سفارت ایران در فرانسه «مقلدنباشیم» بوده و چنین روحیه و روشی داشته است؟ «بازگشت بخویشتن خویش» و مبارزه با فرهنگ استعماری آیا از اصطلاحات خاص و اشتغالات دکتر شریعتی نبود؟ دکتر سبحانی که گوشت و استخوان و موهای سرش با یک عمر معلمی و استادی دانشگاه و مدیریت و تأسیس مدارس برای تربیت و تعلیم و فرهنگ جوان این مملکت در بازگشت به ایمان و خدمت به ایرانی فرسوده و سفید شده است و خون دل جهل و فساد را میخورد چنان رسالت را از کدام مقام و مملکت اخذ کرده بوده است؟ یزدی که فعالیتهای اسلامیش در میان ایرانیان و ملیت‌های غیرایرانی در سطح جهان بآن حد بود که بار اجازه دریافت وجوهات شرعی و مصرف آن داده شد، دبخانه فرهنگ امریکا بود؟ چمران سراپا عشق و عرفان و ایثار که با همکاری یزدی و کسان دیگر در امریکا مکتب طالقانی مسجد هدایت و انجمن اسلامی دانشجویی ایران را ادامه داده صدها نفر از محصلین ایرانی و غریب و سیاه را معرفت و تربیت دادند و با مسافرت و اقامت در مصر و لبنان و سوریه تعلیمات چریکی یاد گرفتند و بنیادگران یاد دادند. در لبنان دست بدست موسی صدر در حرکت محرومین و گروه شیعیان اهل بود. در زمان دولت موقت و وزارت جنگ و بعد از آن علیرغم کارشکنیها و دشمنی‌ها و تهمت‌های فراوان مؤسس و معلم و فرزانده جنگ‌های چریکی و بالآخره شهید ایمان و عرفان و ایثارهایش گشت شما او را سردمدار دبخانه اروپا و امریکا میدانید؟... از بقیه سابقین و لاحقین نهضت آزادی که امتحان خود را در مبارزه و زندان

دولت و مجلس و میان ملت داده‌اند بهتر است چیزی نگوییم. «در خانه اگر کس است یک حرف بس است» و آنچه گفتیم نه برای خودستایی بلکه در دفاع از اتهامات و اظهارات ناجوانمردانه شما بود و برای زدودن جوسازیهای مستمری که میان جوانان مکتبی و انقلابی ناآگاه پاک سیرت ما بعمل می‌آید.

۶-۵) از همین قماش است تکرار دیگری که با وجود جوابها و توضیحات مسند و مسلم ما از اظهارات بی اساس تهمت پردازان انقلابی کرده و گفته‌اید: «سران نهضت آزادی ایران سوابق زیادی در حمایت از این گروه افراد (کسانی که بجرم کشتن مردم و اقدامات مسلحانه علیه جمهوری اسلامی اعدام میشوند) دارند». اضافه نموده‌اید که: «این گروه تاکنون از هیچگونه اقدام برای حمایت‌های گوناگون از گروههای محارب از جمله منافقین خودداری نکرده است». اما یک نمونه از این حمایتها را ذکر نکرده‌اید و کمترین توجهی به آنهمه توضیح و تکذیب مکرر و توییح و محکومیت که ما نسبت به انحرافات، اشتباهات، افراطها، اقدامات مسلحانه و انتخاب راههای انحرافی و غلطشان داشته‌ایم ننموده‌اید تا معلوم شود آیا ما حمایت کرده‌ایم یا دلالت و آیا حمایت ما، بزعم شما، دفاعهای اصولی از آزادی و قانون و عهد اخلاقی و اجتماعی و موازین و معیارهای اسلامی بوده است یا بدلیل مقصر و مسئول شناختن پاره‌ای از سیاستها و رفتارهای هیئت حاکمه با مخالفین و با مردم؟

تهدیدها و دم خرونها

امان از تهدیدهایتان و گریزی که از ابتدا زیر قبا داشته بنظر می‌آید تمام مقدمه‌چینی‌ها برای آن بوده است و آخر سر بلند کرده‌اید! از اول هم اگر آن گرز را بر سرمان میزدید همانطور که بارها این کار را کرده و تا آستانه توقیف و ترور رسانده‌اید اشکالی نداشت. متأسفیم که باز هم شیوه همیشگی، و متأسفانه شاهی و ساواکی را پیش کشیده «امت حزب الله» و «مردم مستضعف همیشه در صحنه» را سربلا ساخته منطبق مکرر اتهامات بالا را بر ما کشیده‌اید. در این مملکت و حتی در خارج ایران فقط خواجه حافظ شیرازی است که نمیداند صحنه‌سازیهای ناشیانه در حملات و جملات گذشته کار کیست. در آن «اعتراضیه بریاست جمهوری» همه چیز را بیان کرده احتیاج به توضیح و تفصیل مجدد نیست.

ما اگر بنا بود باک از دشنام و چماق و از ضرب و جرح یا از کمیته و اوین و اعدام داشته باشیم از خیلی وقت پیش وارد این ماجرا نمیشدیم. زمان شاه هم راحت بدنبال کار و درآمد یا بمشاغل و مناصب چرب و نرم میرفتیم که موفق بودیم و مورد استقبال هم قرار میگرفتیم.

ما برای زدن حرفمان و انجام وظائفی که در برابر خودمان و خلق خدا بعهده گرفته‌ایم هم شجاعت داریم و هم صراحت. شما هستید که در برخورد با ما این صفات را ندارید و صاف و پوست‌کنده نمی‌گویید که چون نهضت آزادی ایران طرفدار آزادی و حق و قانون بوده، مردم را



حرکت برای گرفتن حقوقشان دعوت میکند و با داوطلبی و مشارکت در انتخابات ریاست
جمهوری خطر از دست دادن انحصار و اقتدار ما را بوجود می آورد باید او را بهر قیمت و با هر
همت و تهدید که شده است از معرکه، از مملکت و از موجودیت بیرون انداخت. حال که هم
پیش و پیچی در دست شما است و هم گاو میدان، بیار آنچه داری زمردی و زور...

حسینا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر

بهیضت آزادی ایران

تیر ۱۳۶۴

بسمه تعالی

شورای محترم سردبیری روزنامه کیهان

در روزنامه کیهان ضمیمه مقالاتی در شماره های مورخه ۲۸ - ۳۰

۶۴/۴/۵ تحت عنوان «با آقای بازرگان وعده ای از اعضای کابینه ایشان» بقلم

آقای جلال الدین فارسی، مطالبی آورده شده است که خلاف واقع و نادرست میباشند. بدینوسیله درخواست میشود برطبق مقررات قانون مطبوعات و اخلاق

اسلامی شرح زیر را در همان صفحات با همان حروف در ۵ قسمت درج فرمائید.

آن مقالات باعتراف نویسندگان در پاسخ به اعتراضاتی که به سخنان آقای هاشمی

رفستجانی شده بود، تهیه و منتشر شده است. اما بجای آنکه به اصل مطلب پرداخته شود و درباره

آن توضیح داده شود، حاشیه رفته و خلط مبحث شده است و اگر غرض نویسنده دفاع از آقای

هاشمی هم بوده، دفاع پدی کرده است. استدلال نویسنده در این مقالات این است که اگر آقای

هاشمی مطلب نادرستی گفته است و مستوجب توبه میباشد خود شما هم که قرآن را مسخ

کرده اید (بزعم ایشان) بیشتر استحقاق توبه کردن را دارید. بعبارت دیگر ایشان هم قول کرده

است که آقای هاشمی مرتکب خطا شده و باید توبه کند اما مهندس بازرگان و دکتر سجایی

مرتکب خطاهای بیشتری شده احق و اولی بتوبه کردن میباشند. لکن طرز برخورد با قضیه و ایراد و

انتقاد، بیش از دفاع و طرفداری آبروی آقای هاشمی را برده است.

بعد از اشاره ای که آقای هاشمی به تلگراف آقای مهندس بازرگان نمودند و توضیحاتی

که دادند و برخی از مطالب را اصلاح کردند، مقالات درج شده در کیهان نقض غرض بوده

است. خصوصاً که نویسنده مقالات کیهان برای نشان دادن میزان خصومت خود با ما تا آنجا

پیش رفته که بتأیید صداقت دولتمردان امریکا پرداخته است.

ابتدا یادآور میشود که اعتراض به آقای هاشمی در چند نکته شرح زبر بوده است:

۱- باین علت که ما در مورد یکی از اساسی ترین مسائل مملکت یعنی جنگ و صلح

نظراتی ابراز داشته و آنرا از دیدگاههای عقیدتی (قرآن و سنت) و سیاسی و اقتصادی مورد بررسی

قرار داده ایم و بر اساس رهنمودهای قرآن و عملکردهای رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) و عقل

و منطق، توسل به شیوه های سیاسی - تبلیغاتی و دیپلماسی (از جمله مذاکره) را برای تحقق

آرمانهای انقلاب اسلامی و حفظ مصالح کشور و ختم جنگ و تأمین صلحی عادلانه و شرافتمدانه بنفع دو ملت مسلمان ایران و عراق ضروری دانسته ایم، ما را در ردیف گروههای ضدانقلاب و منحرفین و دشمنان دین خدا و ملت و مملکت و وابسته به بیگانگان معرفی کرده اند و برای تأیید اتهامات خود علیه ما به سخنان کارتر استناد نموده بودند.

۲- اتهامات و حملات تبلیغاتی بی اساس علیه ما با هدف و غرض خاصی در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و در ارتباط با آن صورت گرفته و میگیرد و این در حالی است که تمام امکانات برای پاسخگویی به این حملات و اتهامات ناروای خلاف شروع و قانون از ما سلب گردیده است.

۳- به نقل از کتابی بقلم کارتر بنام «خون ابراهیم - ینشی در خاورمیانه» اظهار داشته بودند که «ما (دولت امریکا) میخواستیم شاه را به امریکا ببریم با رئیس دولت ایران صحبت کردیم و موافقت او را جلب کردیم و بعد به امریکا بردیم»، که بکلی نادرست است.

۴- سخنان و نوشته های کارتر (و سایر مقامات امریکا) را بآن اندازه معتبر دانسته اند که براساس آنها درباره جمعی از هموطنان مسلمان خود قضاوت ناسخ و باطلی کرده اند.

۵- بر همان اساس ما را ارتباط دارندگان با امریکا قلمداد و مستوجب عقوبت معرفی کرده و خواسته بودند که از این گناه بزرگ توبه کنیم!!!

اعتراضات ما اینها بود. ما اصراری بر مطرح ساختن خودمان هیچگاه نداشته ایم. خود آقایان مثل همیشه طرح موضوع و آغاز حمله را نموده اند. از یک رئیس مجلس، که مرکز قانونگذاری است، و وظیفه اش دفاع از حقوق و امنیت ملت و دعوت همگان به ابراز نظر و رأی میباشد انتظار نبود در خطبه نماز جمعه به توهین و تهدید پردازند و تهمت بزنند که میخواهند خودشان را مطرح کنند، و بدلیل اظهار نظر در باره جنگ مورد تهدیدمان قرار دهند.

آقای هاشمی بعد از دریافت اعتراضات، یک قسمت از بیانات خود را اصلاح کردند و اظهار داشتند که کارتر در یک مصاحبه تلویزیونی (نه در کتابش) گفته است تصمیم امریکا دائر بر اجازه سفر شاه به امریکا به اطلاع دولت موقت رسانیده شده بود. ولی ضمناً ایشان اضافه کردند که بیاناتشان عکس العمل نسبت به انتشار مصاحبه آقای مهندس بازرگان و اینجانب با روزنامه لوموند بوده است.

اولاً - سخنان ایشان در خطبه نماز جمعه ۲ اردیبهشت ماه بوده است در حالیکه مصاحبه مزبور در شماره ۶ اردیبهشت روزنامه لوموند منتشر گردید.

ثانیاً - اگر بزعم ایشان مطالبی که ما در مصاحبه با روزنامه لوموند گفته ایم نادرست بوده است بهتر آن بود که همان مطالب را عنوان میکردند و جواب مستدل و منطقی میدادند. ما در آن مصاحبه شرایط مشارکت خود را در انتخابات ریاست جمهوری، از جمله تأمین امنیت و آزادیهای قانونی برای غیرموافقین حاکمیت، بیان کرده بودیم. ایشان میتوانند در خطبه نماز

جمعه بمردم کشورمان و دنیا نشان بدهند که چه امنیت و آزادیها و امکاناتی برای فعالیت غیرموافقین وجود دارد و نادرستی نظر ما را مدلل میساختند. در آن مصاحبه ما نظرم را درباره جنگ و صلح گفته بودیم. ایشان میتوانستند آن نظرها را مطرح و پاسخ مناسب بدهند. چه لزومی داشت که کلی و مبهم بمردم بگویند ما در آن مصاحبه حرفهای نادرستی زده ایم و سپس بجای جواب آنها به یک نقل قول ناقص و نادرستی از کارتر متوسل بشوند. آیا معنای چنین شیوه برخوردی آن نیست که چون جوابی برای ایرادات و انتقادات و نظرات ما نداشتند متوسل به طرح اینگونه مسائل شدند؟

ثالثاً - موضوع اعتراض ما خبر اطلاع دادن کارتر به دولت موقت نبود. بلکه موافقت رئیس دولت موقت با تصمیم دولت امریکا مبنی بر سفر شاه به امریکا بود و اینکه آنرا دلیل کافی بر این بهتان ناروای خود علیه ما دانستند، که: اینها با دولت امریکا «ارتباط دارند». آیا با چه جرأتی و با کدام معیار قانونی و یا شرعی از گزارش ناقص و نادرست و رو بدادی که در ۶ سال قبل رخ داده است چنین استنباط کرده و در نماز جمعه به مردم مسلمان القاء شبهه نموده و به ما تهمت زده اند؟

رابعاً - برای اثبات اینکه دولت امریکا تصمیم خودشان را به «اطلاع» دولت موقت رسانیدند، نیاز نبود که به مصاحبه و یا کتاب کارتر و سایر مقامات امریکائی متوسل شوند. وزارت امور خارجه ایران، در همان زمان، این خبر را طی بیانیه ای با اطلاع ملت ایران رسانید. (رجوع کنید به روزنامه های کیهان - اطلاعات - جمهوری اسلامی - بامداد مورخه ۵۸/۸/۱۴). تلگراف اعتراضیه آقای مهندس بازرگان و جمعی از اعضای کابینه ایشان به آقای هاشمی نیز به این نکته توجه داده است.

نویسنده مقالات کیهان که بنا بقول خودشان بجای آقای هاشمی به طرح مجدد مسئله و پاسخگویی پرداخته اند مطلقاً باصل مسئله توجه نکرده اند، و برای انحراف ذهن خوانندگان از اصل قضیه به آقای مهندس بازرگان ایراد گرفته اند که چرا به مقاله ای که گویا چند سال قبل نوشته بوده است جوابی ندادند و به نقل از آن مقاله خود، به آقای مهندس بازرگان ایراد گرفته و مدعی شده اند که:

«در کتابها و کتاچه های مختلف و در مقالات متعدد و در سخنرانیهای خودتان در طول دهها سال از کتاب خدا - قرآن کریم - آیتی را نقل کرده اید و معانی نادرست و تعابیر خطانی را به خداوند متعال نسبت داده اید و کلام الهی را ناشیانه یا از روی غفلت و جهل معنا و تفسیر ناصواب کرده اید و به خداوند سخنانی را نسبت داده اید که نفرموده است» «شما پس از اطلاع بر این جمله درصدد اصلاح برنیامدید و نسبت به کتاب خدا و کلام خدا هیچگونه حساسیت و غیرتی که در مورد کتاب کارتر و کلام کارتر نشان داده اید بروز ندادید».

اولاً - دروغ و تهمت‌ی که در نماز جمعه بما نسبت داده شده است چه ربطی به کتابها و مقالات و سخنرانیهای آقای مهندس بازرگان در طول دهها سال دارد؟

ثانیاً - همانطور که نویسنده مقالات توجه کرده‌اند، آقای مهندس بازرگان طی دهها سال صدها کتاب و مقاله و سخنرانی در باره موضوعات اسلامی نوشته و منتشر ساخته‌اند که مورد مطالعه و استفاده جمع بیشمار از دانشجویان و جوانان ایران و طالبان حق و حقیقت شده است. قطعاً اگر نکات و مطالب نادرست و خطاهای اساسی در آنها وجود داشت میبایستی اهل بصیرت و صلاحیت و کسانی که مراتب علم و دانش اسلامی آنها، و احساس تکلیفشان به حفظ بیضه اسلام و کلام خدا، بیش از نویسنده آن مقالات است در طی این دهها سال با نوشتن جزوه‌ای، کتابی، مقاله‌ای به نقد علمی آنها میپرداختند. البته این بدان معنا نیست که کسی بخواهد آثار آقای مهندس بازرگان را مطلق کند و مدعی شود که هیچ ایرادی بر آنها وارد نیست. قطعاً آقای مهندس بازرگان هم تعصبی نسبت به آنچه که میگویند و مینویسند ندارند و اگر کسی که واجد صلاحیت علمی است از روی حسن نیت و بقصد خیر و اصلاح به تذکر مطالبی پردازد، که جواب قرآن با قرآن و حدیث با حدیث بوده و برای اهل خرد قانع کننده باشد، آنرا قبول میکنند.

ثالثاً - برخلاف تصور نویسنده مقالات و القاء شبهه‌ای که خواسته‌اند بکنند حساسیت ما در مورد کتاب کارتر و کلام کارتر نبوده است. بلکه دلمان بحال انقلاب اسلامی و مردم فداکار و متدینین کشورمان و ارزش‌های والای اسلامی که بی‌زایچه گرفته شده است، میسوزد. حساسیت ما از این است که چرا در نمازهای جمعه بجای «قال الصادق» و «قال الباقر»، «قال الکارتی» میگویند و روایت او را «حدیث حسن» میخوانند و بجای دعوت مسلمانان در خطبه نماز جمعه به تقوی، به گروهی از مسلمانان با استناد به حدیث کارتر تهمت و افترا میزنند. اعتراض ما دفاع شرعی و قانونی از حرمت و قداست نماز جمعه و ارزش‌های اسلامی و حرمت و حیثیت نظام جمهوری اسلامی و خودتان میباشد. عجیب است کسانی که با این صراحت در نوشته‌های خود، کتابهای کارتر و وانس را گزارشهای صادقی بملت امریکا میدانند و حساسیت نشان داده‌اند که چرا ما آنها را مصداق خبر فاسق در آیه شریفه: یا ایها الذین آمنوا ان جانکم فاسقاً بنینا» دانسته‌ایم!! و میگوئیم چرا مطالب کارتر و وانس و سایر مقامات امریکا را بررسی و تحقیق نکرده صحیح و معتبر میدانید. بما تهمت میزنند که نسبت به کتاب و کلام کارتر حساسیت نشان داده‌ایم. براستی که اعوذ برب الناس من شر الوسواس.

نویسنده مقالات برای اثبات ادعاهای ناحق و مطالب نادرستی که بما نسبت میدهد تا آجنا پیش می‌رود که دولتمردان امریکا را گزارشگران صادقی معرفی کرده و مینویسد:

«ما کارتر و وانس را شاهد عادل این واقع نمیدانیم بلکه آنانرا در گزارش کارشان به

مردمشان صادق میدانیم.»

از یک عضو مرکزیت گروه سیاسی حاکم و کسی که بر بسیاری از اطلاعات و اسرار مملکتی اشرف دارد بیان این مطلب بسیار عجیب و باور آن مشکل است!! چطور ممکن است باور کرد که نویسنده مقالات کیهان و سایر همفکران سیاست‌شان که خود را پیروان اسلام فقهاتی میدانند بخود اجازه بدهند که آقای مهندس بازرگان، که رهبر انقلاب با توجه به سوابق مبارزات ملی و اسلامی ایشان را به سمت نخست‌وزیری منصوب کردند و دولت ایشان را دولت امام زمان معرفی نمودند، و همچنین سایر اعضای دولت موقت را، عناصری غیر صادق و گزارش آنانرا کلاً نادرست بدانند و حاضر نباشند در بررسی مسئله مورد نظرشان حداقل نظرات و اقدامات آنانرا هم در نظر بگیرند و بآن استناد کنند ولی در عین حال اصرار دارند که نوشته‌های دولتمردان امریکائی را؛ که شیطان بزرگ میخوانند، گزارش‌های صادق به ملت خودشان بدانند و تنها بآنها استناد نمایند. آنها فقط آنچه که در مورد مخالفینشان نوشته‌اند و نه در مورد خودشان. نویسنده مقاله با صراحت میگوید:

«قصیه مورد رسیدگی و بحث این نیست که دولت موقت به تصمیم امریکا داور اجازه ورود به شاه اعتراض کرده است یا نه؟ وزارت امور خارجه دولت موقت یادداشت شدید اللحن به دولت امریکا داده است یا نه؟ یا اکثر مطبوعات و منابع شناخته شده امریکا اعتراض و هشدار به امریکا و درخواست شاه را توسط دولت موقت منعکس کرده‌اند یا نه؟ و آیا این اعتراض‌ها و یادداشت‌ها به اطلاع هیئت وزیران آنوقت و آقای هاشمی رسیده است یا نه؟»

ملاحظه می‌گردد که نویسنده مقالات کیهان به هیچیک از مسائل فوق علاقه‌ای ندارد. طرح واژگونه و انحرافی مسائل بالا از جانب آنان بیشتر بمنظور خلط مبحث و القاء شبهه و بدنام کردن مخالفین خودشان در آستانه انتخابات است. آخر اگر این مسائل مورد نظر آنان نیست پس موضوع چیست؟ اگر نمیخواهند نکاتی را که در بالا یادآور شده‌اند بدانند پس چرا آنها را مطرح میکنند و می‌پرسند که: «میخواهیم بدانیم که در ۲۱ اکتبر در ملاقات لینگن — کاردار سفارت امریکا در تهران با آقایان مهندس بازرگان و ابراهیم یزدی چه گذشته است و عکس العمل این دو سر چه بوده است؟» این‌که با جمله قبلی تناقض دارد. از یکطرف می‌گویند علاقه‌ای ندارید که بدانید دولت موقت به تصمیم امریکا داور اجازه ورود به شاه اعتراض کرده است یا نه؟ و از طرف دیگر می‌گویند که علاقه دارید بدانید عکس العمل این دو نفر چه بوده است؟

علاقه به دانستن اینکه نظر و سیاست و اقدامات دولت موقت در باره سفر شاه به امریکا چه بوده است، حق هر یک از افراد این مملکت و از جمله نویسنده مقالات کیهان میباشد و حق دارند که پرسند که در آن دیدار چه گذشته است؟ اما چگونه میخواهند و یا باید به آن برسند؟ نویسنده مطرح کرده است که «به چه مناسبت اسناد این ملاقات باید فقط در وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران جستجو شود و نه در کتاب کارتر رئیس‌جمهور آن دولت و نه

در کتاب سایروس وانس وزیر امور خارجه وقت امریکا». اگر منظور نویسنده این بود که برای یک بررسی و تحقیق علمی بیطرفانه می بایستی به تمام مآخذ و مدارک اعم از منابع دولتی موقت و وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی و منابع دولت امریکا و سایر منابع مستقل از این دو استناد نمود و سپس جمع بندی و تقاضات کرد ملاحظه است که این کتاب میکردیم و آنرا اعلام می بر حق ملی از جانب سخنان پژوهشگری تلقی می کردیم. اما نویسنده بدینگونه عمل نکرده است. روشن است که با ما و بیگانه زندگی آنچنان تا اعماق ضمیر آگاه و ناخود آگاه ایشان رخنه کرده که در مقالات مفصل خود در هیچ کجا کمترین توجه و استنادی به مدارک دولت موقت و وزارت امور خارجه ایران ننموده اند.

نویسنده مقالات اگرچه در نوشته خود در مورد گزارش های امریکائی ها اعتراف کرده اند که:

«حرفشان همه جا درست نیست. اما آنجا که نادرست است با دلیل و مدرک و از طریق تحلیل و ارزیابی میتوانیم نادرستی آنها دریابیم».

اما در هیچیک از مقالات خود کمترین تبیین و تحلیل و یا ارزیابی از نوشته های وانس ننموده اند. شاید نتوانسته و یا نخواسته اند. در حالیکه، اگر به آیه شریفه ای را که میفرماید: «ببادا دشمنی شما با یک قوم و گروه سبب خروج شما از عدالت و تقوی گردد» (ولا یجرمنکم نشان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی) توجه میکردند و میخواستند آن عمل کنند، حداقل کاری که میبایستی انجام بدهند آن بود که اولاً به گزارش های رسمی و مصاحبه های وزیر امور خارجه دولت موقت، که تماماً موجود است نیز مراجعه میکردند و آنها را با گزارش های کارتر و وانس مقایسه مینمودند و سپس تحلیل و ارزیابی خود را ارائه میدادند و آنگاه دولت موقت را به عدم صداقت در گزارش به ملت ایران متهم میساختند.

ثانیاً — اگر دشمنی با یک گروه مانع از مراجعه و استناد به سخنان و مدارک آنها شاه است به مدارک سایر منابع امریکا هم مراجعه نکردند تا ببینند نوشته های دولتمردان امریکا تا چه میزان واقعاً گزارش های صادقانه به ملت امریکا میباشد؟

نویسنده مقالات مزبور دوستانشان باید بدانند اینطور نیست که هر نوشتار و گفتار و سندی که از مهندس از رنگان و یزدی و چمران و شریعتی و اعضای دولت موقت باشد کلاً فاقد اعتبار است ولی هر نوشته ای از دولتمردان امریکا و یا محافل غربی خاص که مورد علاقه و قبول ایشان باشد معتبر و قابل استناد است. اذعان مردم را با این بدآموزیه که از بیگانگی نشأت میگیرد بیش از این آلوده نسازید. مردم امریکا از گزارشات نادرست رهبران خود، درس بزننگاههای تاریخ دل پر خونی دارند و بهای سنگینی بخاطر آن بپردازده اند که در اینجا چند نمونه را برای روشن شدن ذهن خوانندگان میآوریم:

بسیار پرواز هواپیماهای جاسوسی امریکا بر فراز خاک شوروی در زمان آیزنهاور — جریان

ساختگی حمله به کشتی‌ها و نیروهای امریکا در خلیج تانکین (در هند و چین) و گسب مجوز برای اعزام و شرکت نیروهای امریکائی در جنگ و بی‌نام در زمان جانسون. جویان حمله نیروهای مشترک امریکا و کوبائیهائی مخالف کاسترو به جزیره کوبا از خلیج خوکهدز زمان نخستین خبریاف رسوای واترگیت در زمان نیکسون. در باره این موضوع کتابهای فراوانی در حدود امریکا توسط پژوهشگران امریکائی نوشته شده است. خوانندگان علاقمند میتوانند به آنها مراجعه کنند تا به عمق نادرستی ذهنیات نویسنده مقالات کیهان پی ببرند. (از جمله نگاه کنید به کتاب «The politico Flying» به معنی «سیاست دروغ‌گوئی» نوشته David Wise در همین موضوع اجازه سفر شاه دولتمردان امریکا در گراژتن های خود به ترم امریکا علت و انگیزه واقعی را همه جا بیماری شاه و احساس بشردوستی معرفی کرده‌اند. در قسمت آخر از مقالات فوق به نقل از وانس، وزیر خارجه اسبق آمریکا آمده است که:

«گریستوفر بدستور من در ۲۰ اکتبر یادداشت حاوی پیشنهادات مرا به رئیس جمهور تقدیم کرد. ما به نخست وزیر ایران بازگشت در تهران وضع مزاجی شاه را اطلاع خواهیم داد و خواهیم گفت بانگیزه بشردوستی باید او را به بیمارستانی در ایالات متحده بیاوریم».

آیا واقعاً چنین بوده است؟ و آیا انگیزه آنها در بردن شاه به امریکا بشردوستی آنها بوده است؟ خیر. اسناد و مدارک و شواهد فراوانی منتشر شده است که خلاف آنرا نشان میدهد و ادعای انگیزه بشردوستی را بکلی رد میکند. اعضای سفارت امریکا در تهران در گزارشات مکرر خود (که توسط دانشجویان خط امام هم منتشر شده است) مرتباً پیش بینی میکرده‌اند که در صورت اجازه سفر شاه به امریکا، با احتمال قریب به یقین به سفارت امریکا حمله و کارمندان گروگان گرفته خواهند شد. وقوع این حادثه برای آنها روشن بوده است. در همانزمان که مقامات دولت امریکا درباره صدور اجازه به شاه برای ورود به امریکا بحث میکرده‌اند صریحاً خطر حمله و اشغال سفارت مورد بحث آنان بوده است. آیا دولت امریکا علیرغم همه این خطرات صرفاً بخاطر احساس بشردوستی بود که به شاه اجازه ورود به امریکا را داد؟ مدارک و اسناد نشان میدهد که تمام این اقدام پستی و حساس سازی برای تساهل سیلارها دلار دساتر ارزی ایران در بانکها و مراکز مالی امریکا بود!! واضح است که تصمیم گیرندگان و نرسان سیاست خارجی امریکا را آن کشور در هیچ کتابی یا عراست انگیزه اصلی خود را بیان نکرده‌اند. اما یک پژوهشگر پیگیر علاقه با مراجعه به ایر مدارک در دستهای ایران پس بیت و شانه بردن شاه با امریکا و گمرک گیری و پی آمدهای آن پی ببرد.

نویسنده مقالات کیهان، برای دفاع از اصالت کتابهای کارتر و وانس و اثبات صداقت گزارشهای آنان، اسناد و مدارک ساواک اشاره کرده و اظهار داشته‌اند که چون آنان در تهیه و ثبت و ضبط این اسناد حفظ منافع رژیم و سلطه خویش را منظور داشته‌اند لذا قابل استناد

میباشد. و نوشته‌اند که ایشان باستناد همین اسناد، اشخاص را پاکسازی و یا در دادگاهها محکوم به مصادره اموال یا مرگ میکنند و یا به زندان میفرستند.

ایشان در این مقایسه اشتباه میکنند. کتاب کارتر و وانس و سایر مقامات امریکائی با اسناد ساواک قابل مقایسه نمیباشد. آنرا میتوان با کتاب شاه بنام «پاسخ به تاریخ» و بختیار بنام «یکرنگی» مقایسه نمود. دولت امریکا اسناد محرمانه و سری روابط و اقدامات خود را در ایران در دوران شاه و بعد از آن منتشر ننموده است. مقررات آنکشور اجازه چنین کاری را، در حال حاضر نمیدهد. حتی در گزارش مشروح مذاکرات کنگره امریکا که بطور علنی چاپ میگردد در مورد مسئله ای نظیر گروگانگیری هر کجا که یک مسئله سری عنوان گردیده در چاپ حذف شده است.

در باره آنچه که تا بحال توسط دانشجویان خط امام از اسناد سفارت امریکا منتشر شده است باید در نظر گرفت که اولاً- مقامات و اعضای سفارت امریکا در تهران و وزارت خارجه و سایر مقامات امریکائی در این اسناد و یا کتابها قبل از هر چیز منافع خودشانرا در نظر داشته‌اند و براساس ذهنیات خود تحلیل و قضاوت نموده و نتیجه گیری کرده‌اند. اظهار نظر آنها در باره یک فرد و یا جریانی، بفرض اصالت سند و مدرک ارائه داده شده نمیتواند معتبر و حجت باشد. بصرف اینکه امریکائیان در تحلیل های خود، فرد یا گروهی را متمایل بخود ذکر کنند و یا نسبت بجلب نظر موافق و مساعد فرد یا گروهی طمع کرده باشند، نمیتوان قضاوت کرد و آن فرد یا گروه را محکوم نمود. این امر، بفرض صحت اسناد و ادعا، تازه نظیر طمع و تمایل و اقدام زلیخاست برای جلب حضرت یوسف (ع). براساس آموزش قرآن و منطق، تمایل و حتی اقدام زلیخا سند اتهام علیه یوسف محسوب نمیگردد. ثانیاً- در کتابها و گزارشات و اسناد سری و محرمانه اعضای سفارت امریکا و سایر مقامات آنکشور، نظیر سایر مدارک و اسناد مشابه، مطالب نادرست و خطا و اشتباه و غرض آلود زیاد بچشم بیخورد در شأن گروهی که خود را مسلمان میدانند نیست که آنها را معتبر و حجت بدانند. مثلاً سولیوان علیرغم سالهای متمادی اقامت در ایران و مطالعه روی فرهنگ و مذهب مردم این کشور، در کتاب خود تحت عنوان «مأموریت در ایران» امام رضا (ع) را امام دوازدهم شیعیان می‌اندکد. ناثب شده است!! (در برگردان این کتاب بفارسی این مطلب حذف و بصورت دیگری آمده است).

نمونه دیگری از مطالب نادرست و غرض آلودی که در نوشته های امریکائیان آمده است و نویسنده مقالات کیهان هم از ترجمه عربی کتاب وانس نقل کرده است موضوع دیدار برژینسکی با آقای مهندس بازرگان و مرحوم دکتر چمران و اینجانب میباشد که بادعای نادرست و بی اساس آنها «به پیشنهاد ایرانیها (بازرگان و یزدی) صورت گرفته است». دیدار بدرخواست برژینسکی و با آمدن وی باطاق آقای مهندس بازرگان در هتل محل اقامت ایشان صورت گرفت. وقتی برژینسکی این مطلب نادرست را در کتاب خود منتشر ساخت آقای مهندس

بازرگان و اینجانب در نامه‌ای بنابر کتاب وی، نادرستی ادعای وی را با ذکر دلایل و شواهد نشان دادیم. این نامه در همان تاریخ بطور رسمی از طریق رئیس مجلس شورای اسلامی به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی جهت اقدام قانونی توسط دفتر حفاظت منابع ایران در واشنگتن فرستاده شد. نویسنده مقالات کیهان، با معتر و حجت دانستن گزارش‌های مقامات آمریکائی بدون آنکه رسیدگی نمایند، صرفاً بنقل قول از وائس اکتفا کرده‌اند.

در همین اسناد دانشجویان خط امام، جلد ۲۳ ص ۴۷ آمده است که: «بازرگان یک دندانپزشک و روانپزشک است نه عضوی از ساخت اسلامی!!» یا در جلد ۲۴ ص ۱۷۲ مدعی شده است که: «در ۱۳۵۱ خمینی اطلاعیه‌ای صادر کرد که وظیفه تمام مسلمین خوب است که از (سازمان) مجاهدین حمایت کنند و شاه را سرنگون کنند.» در رابطه با سفر شاه بامریکا در جلد ۱۶ ص ۱۹۵، در سندی بامضای لینکن بتاریخ ۳۰ اکتبر، برابر ۸ آبانماه ۵۸، آمده است که: «ما هیچگاه بدولت ایران نگفته‌ایم که دولت امریکا شاه را خواهد پذیرفت و یا با اجازه معاینه پزشکی در این کشور را خواهد داد»؟!

ثالثاً - برای بررسی علمی و قضاوت صحیح درباره محتوای اسناد سفارت امریکا باید تمام آنها را منتشر ساخت نه آنکه روی اغراض سیاسی خاص بطور انتخابی. اسناد مربوط به بعضی را منتشر نمود و آنچه مربوط به اشخاص دیگر است حتی یک برگ هم منتشر ننمود. این روش موجب میشود که مردم نسبت به روابط اشخاصی که اسنادشان منتشر نشده است سوءظن و گمان بد پیدا کنند و چنین تصور کنند که لابد در اسناد مربوط بآنان مطالبی وجود دارد که انتشار آنها از جهت سیاسی بنفع آن اشخاص نمیباشد. همچنین اگر قرار است این قبیل اسناد، که در نظر برخی معتبر و حجت تلقی شده است، مستند باشد ناشرین آن باید با این ملت صادق باشند و با امانت تمام اسناد مربوط به یک فرد یا گروه را با هم یکجا منتشر نمایند. نه آنکه برخی از اسناد را که، بزعم خودشان، ممکن است از جهت سیاسی بضرر فرد یا گروهی باشد منتشر کنند و آنهایی را که ممکن است بنفع آنان باشد سانسور کرده و حذف نمایند. در مورد دولت موقت و اینجانب تمام اسناد را منتشر ننموده‌اند. بعد از پیروزی انقلاب، در زمان تصدی اینجانب بعنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب و سپس در مقام وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی، مقامات ذیربط سفارت امریکا در مورد موضوعات گوناگون، که بر روابط دو کشور مربوط میشده است، با اینجانب دیدار و مذاکره داشته‌اند. اما چگونه است که تنها گزارش برخی از آنها توسط دانشجویان منتشر شده است؟ در حالیکه از طریق برخی از دانشجویان اطلاع موثق داریم که آن اسنادی که قاطعیت ما را در مذاکره با نماینده دولت امریکا و تلاش مستمر ما را برای حفظ مصالح مملکت نشان میدهد منتشر ننموده‌اند. اینجانب بدفعات از مسئولان امور حتی از دادستان کل کشور، خواسته‌ام تا تمامی اسناد مربوط به اینجانب یک جا منتشر شوند اما تاکنون ترتیب اثری باین درخواست موجه و منطقی داده نشده است.

و بالاخره باید توجه داشت که مطالعه و مقایسه کتابهایی که توسط مقامات مسئول امریکا در باره وقایع ایران نوشته شده است تضادها و تناقضات فراوانی را نشان میدهد گروه وانس و سولیوان مطالبی را در کتابهای خود مطرح ساخته اند که گروه برژینسکی آنها را تکذیب نموده اند در حالیکه کارتر و گروه او در برابر حملات گروه کیسینجر - راکفلر، که آنها را مسئول سقوط ایران میدانند، سعی دارند خود را در جریان ایران تبرئه نمایند. رسیدگی و مقایسه این نوشته ها از حوصله این پاسخ خارج است پژوهشگران علاقمند کیهان میتوانند بمنظور خدمت به ملت ایران و رفع شبهات از کسانی که هنوز رهبران امریکا را در گزارش به ملت خودشان، صادق میدانند، این بررسی را انجام بدهند.

نویسنده مقالات، از اعضای کابینه آقای مهندس بازرگان میبرد که چه چیزی را شهادت میدهند و اینکه آیا آنها در آن ملاقات حضور داشته اند؟ اما فراموش میکنند شاید هم نخواستہ است بیاد بیاورد که کارتر و وانس نیز در آن ملاقات حضور نداشته اند، بلکه کاردار سفارت امریکا در تهران و مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه امریکا طرف صحبت بوده اند و آنها گزارش ملاقات خود را برای وزارت امور خارجه امریکا فرستاده اند. کسی که گزارش کارتر و وانس را صادقانه میدانند لاجرم به صداقت این دو نفر نیز صحنه گذاشته و آنرا درست دانسته است و این در حالی است که ایشان اصرار دارند بگویند که آقای مهندس بازرگان و دکتر یزدی در گزارش این دیدار به هیئت دولت صادق نبوده اند و بقیه اسناد هم، نظیر یادداشتهای شدیداللسن و بیانیه وزارت امور خارجه ایران و مصاحبه وزیر امور خارجه هیچیک، از نظر ایشان معتبر نمیشد.

نویسنده مقالات بما ایراد گرفته که چرا آیه شریفه، یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنسبًا فتبینوا (حجرات ۶) را برای آقای هاشمی خوانده ایم و بعنوان ایراد چهار موضوع را ذکر کرده اند. موضوع اول آنکه میزان سواد فقهی و تفسیری ما را بزیر سؤال برده اند و برای اثبات آن اولاً مطلبی را به آقای امیرانتظام در دادگاه انقلاب نسبت داده اند، که به فرض صحت انتساب مطلب به ایشان ربطی به اعضاء گنندگان آن نامه ندارد. ثانیاً، به آقای دکتر سبحانی یادآور شده اند که ایشان با ادبیات عرب و ترجمه آیات قرآن آشنائی ندارند!! چرا که در بیست سال پیش در برنامه های صبحگاهی که در دبیرستان کمال خوانده میشد، ترجمه آیات (بنظر ایشان) درست نبوده است!! آیا شیوه استدلال مست تر از این ممکن است؟ سواد عربی آقای فارسی ممکن است پس از سالها اقامت در لبنان بآن حد رسیده باشد که ترجمه عربی کتاب وانس را بخوانند و مطالب آنرا برای خوانندگان کیهان بازگو کنند اما معلوم نیست در آنزمان واجد صلاحیت برای چنان تشخیصی بوده اند.

بعلاوه، حال فرض کنیم که چنین ایرادی وارد باشد، به بحث ما در باره مسائل کنونی جامعه چه ربطی دارد؟ با استاد به آیات قرآنی و سنت رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع)، و

تحلیلهای سیاسی و اقتصادی مسئله جنگ را بررسی و مطالبی را در زمینه تأمین صلحی عادلانه و شرافتمندانه از طریق بکارگیری تمامی امکانات از جمله مذاکره و آتش بس عنوان کرده ایم. اگر سخن ما، بنظر ایشان نادرست است آیه قرآن را با آیه قرآن و سنت و با سنت، استدلال عقلی و منطقی را با استدلال بما جواب بدهند نه آنکه به شیوه های غیراسلامی متوسل شده بما برسب های ناچسی بزنند و ما را با ضد انقلاب های منحرف و بیدین و ملحد و وابسته به بیگانه یکی بدانند و هر تهمت ممکن دیگری را در رسانه های گروهی خطبه های نماز جمعه بما بزنند و وقتی هم یک اعتراض مؤذبانه شرعی و قانونی میکنیم در جایی منعکس نمیکند ولی بجای آن مقالات مفصل در روزنامه های خودشان مینویسند و هر ذنب لایفتری را بما نسبت میدهند. دفتر و محل کارمان را میگیرند خودمانرا هم به تصفیه جسدی تهدید میکنند!! (که خود بهتر میدانند در ما اثری ندارد) و آنجا هم که بقول خودشان میخواهند نظیر سایر - کیهان، بررسی و نقد منطقی بنمایند استدلال میکنند، که چون در بیست سال پیش ترجمه آیات در مراسم صبحگاهی دبیرستان کمال (که در آن دوران خفقان و استبداد گذشته، بهمت آقای دکتر سبحانی و دوستانشان بمنظور آموزش معارف اسلامی و تربیت جوانان و مقابله با افکار انحرافی و الحادئ تأسیس یافته بود) بزعم ایشان درست نبوده است، پس لاجرم آقای دکتر سبحانی هم عربی را خوب بلد نیستند و بنابراین نه ایشان و نه همفکران و دوستان ایشان حق استناد به قرآن و اظهار نظر در مسائل مهم مملکتی از جمله جنگ و صلح را ندارند و اگر در مورد عدم اجرای اصول مصرحه در قانون اساسی، بخصوص حقوق و آزادیهای ملت حرفی بزنند و اعتراضی بکنند و یا خواستار تأمین آزادی و امنیت در انتخابات ریاست جمهوری، برای غیر موافقین با حاکمیت، بشوند سزاوار هر نوع تهمت و تهدیدی و عقوبتی هستند!! خواسته اند خود را مطرح کنند!! با استکبار و الحاد جهانی و ضد انقلاب همصدا شده اند؟

دوم آنکه ایراد گرفته اند که آیه کریمه میگوید: «اگر فاسقی برای شما گزارشی آورد» در حالیکه کتاب کارتر گزارشش به آقای هاشمی نیست. او وقایع را برای مردم امریکا بیان میکند. در این ایراد ظاهراً فقط به ترجمه تحت اللفظی آیه توجه کرده اند علامه طباطبائی در تفسیر المیزان (ج ۱۸ - ص ۴۹۱) درباره این آیه مینویسد:

«خدای سبحان در این آیه اصل عمل بخیر را که اصلی است عقلانی امضاء کرده، چون اساس زندگی اجتماعی بشر بهمین است، که وقتی خیری رامیشود، بان عمل کند چیزیکه هست در خصوص خیر فاسق دستور فرموده تحقیق کنید. این در حقیقت نهی از عمل بخیر فاسق است و حقیقت این نهی این است که میخواهد از بی اعتباری و عدم حجیت خیر فاسق پرده بردارد و این هم خودش نوعی امضاء است چون عقلا هم رفتارشان همین است که خیر اشخاص بی بند و بار را حجت نمیدانند بخیر کسی عمل میکنند که بوی وثوق داشته باشند».

«... اینک در آیه شریفه دستور به تحقیق و بررسی خیر فاسق را تعلیل فرموده
پایینکه (ان تصیبوا نوماً بجهالة) الخ، میفهماند که آنچه بدان امر فرموده، رفع
جهالت است و اینک انسان اگر خواست بگفته فاسق ترتیب اثر دهد و بآن عمل
کند باید نسبت بمضمون خیر او علم حاصل کند...»

آیا آقای هاشمی و فارسی نسبت به خیر مقامات و منابع امریکا رفع جهالت از خود
نمودند و بمضمون خیر آنان علم حاصل کردند که بآن ترتیب اثر داده و ما را بناحق
ارتباط دارندگان با امریکا قلمداد نمودند!! یا برعکس، با اختصاص دادن قسمت اعظم مقالات
خود به نقل از کتاب و انس، پرده بر بی اعتباری و عدم حجیت خیر آنان کشیدند؟!
بفرض آنکه تعبیر این آقایان درست باشد که آن آیه ناظر بر اخباری است که فاسق ها
رأساً برای مؤمنین می آورند و نه برای ملت خودشان، آیا مفهوم آن چنین خواهد بود که اگر خبری
را بقوم و ملت خودشان دهند حجت است و باید درست پذیرفت و آنرا معتبر دانست و کمترین
تردید و تحقیق در باره اش نکرد؟

سوم آنکه نویسنده مقاله در توجیه عدم تحقیق و رفع جهالت از خود ادعای عجیبی کرده
است و میگوید که آقای هاشمی باین دلیل در باره سخن کارتر از آقای مهندس بازرگان و
اینجانب سؤال نکرده اند که: «در دوره شورای انقلاب بسیاری اوقات و موارد به سخنان ما
اعتماد و اطمینان نمودند که بعدها ثابت شد بیجا و بی مورد بوده است و باید احتیاط بیشتری
میکرده اند.»

اینهم یک نمونه دیگر از دفاع بد و زبانیان اهل منطق از این عذر بدتر از گناه چنین
استنباط میکنند که اعتبار و حجیت سخنان کارتر و وائس برای آقای هاشمی و دوستانش از آن
جهت است که برخلاف تجربه ای که در شورای انقلاب با ما داشتند، در بسیاری از اوقات و
موارد که به سخنان کارتر و وائس اعتماد و اطمینان نمودند بعدها ثابت شد که بیجا و بی مورد نبوده
است و بنا بر این نیازی به تردید و تحقیق و رعایت احتیاط بیشتر را ندیدند. بگذریم از اینکه در
اصل ادعا، یعنی تجربه بی وفائی و پایبندی به قول و قرارها قیاس به نفس کرده اند. اگر آنها
بتوانند یک مورد را در جهت اثبات ادعای خود ذکر کنند مادها مورد از رفتارهای آنان در این
زمینه بعنوان شاهد مثال ذکر خواهیم کرد.

بالاخره موضوع چهارم اینک نویسنده استناد ما را به آیه شریفه وارد ندانسته و اظهار
داشته اند که گفته های کارتر و ترجمه عربی کتاب وائس را چندین بار (لابد بدلیل علاقه و
جذبه) خوانده است و برخلاف ادعای ما آنرا «گزارش گمراهانه یک فاسق و کافر برای مؤمنان»
نیاخته است.

با توجه به اینکه در جای دیگر گفته اند که کتب دولتمردان امریکا را گزارش های
صادقانه ای برای ملت خودشان میدهند و برای مؤمنان هم آنها را گمراهگرانه نمیدانند، یک

احتمال دیگر باقی میماند و آن اینکه رهبران امریکا را فاسق، که مشمول و مصداق آیه ۳ سوره حجرات بشوند، نمیدانند و این با لقب شیطان بزرگ که به آنان داده شده است مغایرت دارد!!

در پایان آیه ۶ از سوره حجرات عواقب عمل بخبر فاسق و معتبر و حجت دانستن و ترتیب اثر دادن به آنرا قبل از تحقیق به مومنین یادآور شده و پیش بینی مینماید که اگر بدون رفع جهالت از خبر فاسق به آن ترتیب اثر بدهید و با برخورد نادرست به افراد و گروههایی لطمه بزنید پس بوی: «فتصبحو علی ما فعلتم نادمین» - از آنچه انجام داده اید بسیار نادم و پشیمان خواهید حال میپرسیم آیا وقت آن نرسیده است که آقایان نتایج این قبیل رفتارهای نادرست خود را و ارزیابی نمایند؟ نویسنده همین مقالات و دوستانشان زمانی زحمت ترین نسبت ها را به موسی صدر و به مرحوم دکتر چمران، سردار شهید اسلام، میدادند، نوشته هائی از قبیل «ناد فاجعه انسان» را ایشان نوشتند!! و در آن امام موسی صدر و دکتر چمران، آن عارف زرگوار را بناحق و بدروغ قاتل تال زعتر و عامل سوره معرفی نمودند!! این کتاب وقتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در خارج از کشور منتشر شد روی کینه و نفرتی که رژیم شاه از امام موسی صدر و دکتر چمران داشت سفید شاه در لبنان آنرا در نسخ فراوان تکثیر نمود. بعد از پیروزی انقلاب، زمانی که دکتر چمران مسئولیت معاونت نخست وزیر در امور انقلاب را پذیرفت و قضیه مقابله با تحریکات ضد انقلاب در کردستان را زیر نظر مستقیم خود گرفت، این کتاب در سطح وسیعی در ایران مجدداً تکثیر و توزیع گردید و زمانی که دکتر چمران برای درهم شکستن محاصره پاوه شخصاً به کردستان رفت و رهبری عملیات را بر عهده گرفت و حماسه پاوه را آفرید، گروههای چپ ضد انقلاب با شعارهای «چمران قاتل زعتر به کردستان رفته است»، به شدیدترین حملات تبلیغاتی علیه ایشان پرداختند. این تبلیغات سوء تنها از جانب گروههای چپ و ضد انقلاب نبود، بلکه همچنین از جانب افراد و گروههایی که خود را مکتبی و مسلمان میدانستند بشدت انجام میشد. تا آنجا که همین محافل در یکی از روزهای خود ضمن حمله و تهمت و توهین به افرادی نظیر مهندس بازرگان، و اینجانب، نام دکتر چمران را هم بعنوان عامل سواد در لیستی آورده بود که بزعم خودشان بایستی محاکمه و تیر باران شوند. جائه است که این تندی به سادگی و براحتی در راهروهای مجلس شورای اسلامی حتی تا روز شهادت مرحوم چمران توزیع میشد، و هیچیک از آقایان هم مانع چنین منکری نمیشدند. و اهمیت هم نمیدادند که چمران نماینده رهبر انقلاب در شورای عالی دفاع است و در مصاف با دشمن بعثی، با سازماندهی جنگهای نامنظم زیباترین حماسه ها را آفریده است. اما پس از آنکه خبر شهادت دکتر چمران منتشر شد، همین افراد و نویسندگان و حزبشان، عکس او را چاپ کردند و از سردار شهید اسلام تجلیل نمودند. حال اگر با این کجلیل، خوش بینانه برخورد کرده و آنرا فرصت طلبانه ندانیم حداقل باید بگوئیم، کسانی که آن کتاب را نوشتند و آنهمه فشارهای سیاسی را علیه چمران بوجود آوردند، و حتی علیرغم مشارکت سرنوشت ساز چمران در جنگ علیه دشمن

متجاوز، لحظه‌ای از حمله و تهمت و کارشکنی علیه او دست برنداشتند، بالاخره زمانی پی به اشتباه خود بردند و در حالی نادم و پشیمان شده، از او تجلیل کردند که دیگر سودی نداشت. ریشه آنهمه حملات علیه مرحوم دکتر چمران توسط این قبیل اشخاص و گروه‌ها در کجا بوده است؟ آیا جز این بوده است که قسمتی از آن مربوط به قبول تبلیغات و تهمت‌هایی بوده است که گروه‌های چپ و غیرمسلمان در لبنان، بخاطر نقش سرنوشت‌ساز دکتر چمران، باو میزدند؟ و افرادی هم که خود را مسلمان میدانند، به مضمون آیه ۶ سوره حجرات عمل نکردند و بدلیل ارتباط و همکاری که با آن گروه‌ها داشتند، آن خیرهای نادرست را در حق دکتر چمران قبول کردند و آن مطالب را نوشتند و منتشر ساختند!! آیا وقت آن نرسیده است که دست از این نوع حرکات و روشها و بینش‌های تخریبی بردارند؟ و به رهنمودهای قرآنی عمل کنند؟

ما نمی‌گوییم که آنها اختلاف در دیدگاه‌های سیاسی و یا در برداشتهای اسلامی خود را با ما و یا هرکس دیگری نادیده بگیرند و مطرح نسازند برعکس از طرح مسائل مورد اختلاف استقبال میکنیم، اما می‌گوییم موضوعات را نقد علمی کنند، نه آنکه به تهمت و افتراء متوسل شوند و برای اثبات نظر خود، حتی به تائید صداقت گزارشگران امریکائی بپردازند.

آیا اینها نمیدانند که وقتی نوشته‌های کارتر و وانس و سایر مقامات امریکائی را بخاطر خصومت با یک گروهی این چنین معتبر و صحیح قلمداد میکنند چه عوارضی برای مملکت و انقلاب و حتی خود آنها در پی خواهد داشت. مقامات امریکائی در کتابهای خود مسائل زیادی را در ارتباط با رهبر انقلاب مرحوم دکتر بهشتی و سایرین گفته‌اند که اگر کسی بخواهد با روش این آقایان با آنها برخورد کند، میتواند اصالت انقلاب اسلامی را بزیر سؤال ببرد. بنظر ما چنین روشی نادرست و خلاف تعالیم اسلامی و عقل سلیم و مصلحت مملکت میباشد.

حال از برخورد‌های نادرست یاد شده در فوق صرف‌نظر کرده و به بررسی و تبیین آنچه را که مقامات امریکائی در مورد عکس‌العمل دولت موقت در مورد سفر شاه به امریکا گزارش کرده‌اند می‌پردازیم و ببینیم که آیا آنچه را که آقای فارسی و دوستانشان از قول کارتر نسبت داده‌اند درست است یا خیر؟ و عکس‌العمل آقای مهندس بازرگان و اینجانب در این مورد چه بوده است. از آنجا که آقای فارسی کتاب‌های امریکائی‌ها را گزارش صادقی به ملت امریکا دانسته‌اند، ما هم بررسی خود را از همانجا شروع میکنیم.

آقای فارسی گفته‌اند که: آقای هاشمی ماجرای جلسه ۲۱ اکتبر را از کتاب کارتر نقل کرده‌اند. اولاً کتابی که آقای هاشمی بنام «خون ابراهیم - بینشی در خاورمیانه» از آن نام برده‌اند مربوط به مسائل ایران و انقلاب اسلامی نیست و یک تحلیل تاریخی - مذهبی است از اقوام و ملت‌های خاورمیانه و ریشه مشترک لعراب و بنی اسرائیل. ثانیاً آقای هاشمی بعداً در خطبه نماز جمعه مأخذ خود را اصلاح کردند و گفتند آن موضوع در مصاحبه تلویزیونی با کارتر آمده است نه آن کتاب. آقای فارسی بدون توجه به اصلاحیه آقای هاشمی مجدداً مأخذ مطلب خود را

کتاب کارتر عنوان کرده اند. کارتر در هیچ کتابی از موافقت دولت موقت با سفر شاه به امریکا سخنی بمیان نیاورده است. وی در کتاب خود بنام «حفظ ایمان» در فصل مربوط به ایران، که بفارسی تحت عنوان ۴۴۴ روز برگردان شده است، در باره آن دیدار چنین آورده است:

«... در همان زمان هنری برشت، رئیس امور ایرانیان در وزارت امور خارجه با بروس لینگن در ایران بود. به آنها دستور داده شد که بازرگان و وزیر خارجه ابراهیم یزدی را از وضع شاه مطلع سازند و آنها را در جریان برنامه های احتمالی درمانی شاه در امریکا قرار دهند و کمک آنان را خواستار شوند. روز بعد من پیامی از لینگن دریافت کردم، او به دو نفر از مقامات عالیتره ایران اطلاع داده بود که شاه و همسر وی در مدت اقامتشان در امریکا درگیر هیچگونه فعالیت سیاسی نخواهند شد و از آنان خواسته بود تا حفاظت اتباع امریکائی را در ایران تضمین کنند.»

آنها به لینگن پاسخ داده بودند که بدون شک واکنش شدیدی بروز خواهد کرد.»

ملاحظه میشود هیچ سخنی که دلالت بر موافقت دولت موقت با سفر شاه بآمریکا بنماید دیده نمیشود. این سخن را با کلام آقای هاشمی در خطبه نماز جمعه روز ۶/۲/۶۴ بشرح زیر مقایسه کنید:

«همین امروز سندی خواندم که قدری غصه ام شد که اینها هم ارتباط قوی با امریکا دارند. چون کارتر در کتابی که منتشر کرده نوشته است که وقتی که ما میخواستیم شاه را بامریکا ببریم با رئیس دولت ایران صحبت کردیم و موافقت او را جلب کردیم و بعد بامریکا بردیم. من اینرا خواندم و دود از کله ام بالا رفت.»

اختلاف کاملاً مشهود است.

در کتاب وائس نیز، که نویسنده مقالات کیهان قسمت های زیادی را از آن نقل کرده است، نکته ای که دلالت بر موافقت دولت موقت با سفر شاه ندارد. در قسمت آخر از مقاله به نقل از وائس، در باره آن دیدار آمده است که:

«در ۲۱ اکتبر، لینگن به ملاقات بازرگان و یزدی رفت تا وضع مزاجی شاه و احتیاجش را به معالجه برای آنان شرح دهد. لینگن به ما اطلاع داد که هر دو نفر اطمینان دادند که از سفارت پاسدارت خواهند کرد. اینها سه هشدار داده اند که احتمال دارد تظاهرات خصمانه برپا شود...»

علاوه بر کارتر و وائس سایر مقامات امریکائی هم در کتابهای خود مطالبی پیرامون این دیدار و سفر شاه نوشته اند. برژینسکی، مشاور امنیت کارتر در کتاب خود بنام «قدرت و اصول»

مینویسد که در ۲۰ اکتبر ۱۹۷۹ وارن کریستوفر معاون وانس، یادداشتی برای کارتر میفرستد که در آن بیماری سرطان شاه ضرورت اجازه وزرد به وی را برای معالجه به آمریکا و همچنین نظر وانس را مبنی بر اینکه موضوع به دولت موقت اطلاع داده و جلب موافقت آنها بشود، منعکس مینماید. برژینسکی با جلب موافقت ایران مخالفت میکند و به رئیس جمهور میگوید برای آمریکا شایسته نیست که از دولت ایران درخواست موافقت نماید. لذا کارتر به وزارت امور خارجه دستور میدهد که: «به صرف مطلع کردن دولت ایران از تصمیم دولت آمریکا، اکتفا نمایند».

هامیلتون جوردن، رئیس دفتر و مشاور کارتر در کتاب خود بنام «بحران» چنین آورده است:

«بروس لینگن سیاستمدار ارشد آمریکائی در ایران و هنری پرشت یکی از مقامات وزارت امور خارجه که از ایران دیدار میکرد، با بازرگان نخست وزیر و ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه ملاقات کرده بودند. آنها به شدت با حضور شاه در ایالات متحده مخالفت نمودند».

منابع غیردولتی، نیز که در این مورد مطالبی منتشر نموده اند، کم و بیش نظر و عکس العمل آقای مهندس بازرگان و اینجانب را در آن دیدار منعکس نموده اند.

باری روبین، نویسنده کتابی که تحت عنوان جنگ قدرت در ایران بفارسی برگردان شده است مینویسد:

«قبل از ورود شاه به نیویورک و بستری شدن او در مرکز پزشکی کرنل، هنری پرشت رئیس قسمت ایران در وزارت امور خارجه آمریکا به تهران رفت و موضوع مسافرت شاه را به آمریکا بدلائل پزشکی با بازرگان و یزدی در میان گذاشت. بازرگان و یزدی به این تصمیم اعتراض کردند».

ادوار دکلن نویسنده کتاب آمریکا در اسارت که بفارسی هم ترجمه شده است (انتشارات قلم) در صفحه ۵۲ در باره آن ملاقات چنین آورده است:

«در آن ملاقات به مقامات ایرانی (نخست وزیر ایران مهدی بازرگان و وزیر امور خارجه ایران، ابراهیم یزدی) اطلاع داده شده که احتمالاً شاه روز بعد در بیمارستان نیویورک پذیرفته خواهد شد. مقامات ایران از شنیدن این خبر ناراحت شدند. بنا به گفته پرشت، یزدی باور نکرد که بیماری شاه تا به این اندازه جدی باشد».

«اما آنطوریکه پرشت صحبت ها را بخاطر می آورد یزدی اخطار جدی صادر کرده بود که، شما با این کار در حقیقت در جمبه شرارت (جمبه پاندورا) را باز میکنید».

در اسنادی هم که دانشجویان خط امام تاکنون منتشر ساخته اند - ندی که حکایت از

موافقت دولت موقت با تصمیم امریکا بنماید وجود ندارد.

پس بنابراین، اگر هم به فرض، نظر نویسنده، مقالات پذیرفته شود که کتابهای کارنر و وائس و سایرین، گزارش صادقانه آنان به ملت امریکاست. زنه «گزارش گمراهگرانه یک فاسق و کافر برای مؤمنان»، و اگر کسانی بخواهند صرفاً با استناد به کتابهای آنان موضوع را بررسی کنند و اظهار نظر نمایند باز هم مسئله با آنچه که این آقایان ما را بر آن متهم کرده اند، بسیار متفاوت است.

اما حق بود که در جمهوری اسلامی بموازات نقل قول از کارتر و وائس حداقل اقدامات و مصاحبه‌ها و گزارش‌های مقامات دولت موقت نیز می‌آمد تا ضمن رفع اتهامات و باره اخبار خارجی، خوانندگان گرامی بتوانند دقیق‌تر قضاوت کنند.

مناصفانه اینکار را نکردند، ما برای جبران آن، ما وقع را از روی اسناد و مدارک دولت موقت بار دیگر گزارش میندازیم.

در ۲۹ شهریور ۵۸ آقای مهندس بازرگان با اینجانب اطلاع دادند که لشکر کاردار سفارت امریکا در تهران به‌همراه یکی دیگر از مقامات وزارت امور خارجه امریکا، هنری پرشت، که در ایران است درخواست ملاقات وزیری با ایشانرا نموده است و از اینجانب هم خواستند تا در جلسه مزبور حضور پیدا کنم. این جلسه صبح همانروز در دفتر کار آقای مهندس بازرگان در نخست وزیری تشکیل شد. آقایان فوق‌الذکر با حالتی ناراحت و نگران، خصوصاً هنری پرشت، غیر بیسودی سرخشان شده را شرح دادند و اظهار داشتند که دولت امریکا بالاجبار، بدلائل انساندوستانی به شاه اجازه ورود به امریکا را داده است. عکس‌العمل اولیه ما طرح سئوالاتی بود که در لغت پاسخ آنها به اسکان مبداء، اطلاعات بیشتری داشت. آوردیم. این اولین باری نبود که مسئله سفر شاه به امریکا توسط مقامات امریکائی مطرح میگردد هر بار که آنها مطرح میساختند و یا ما آمیزاری از مدار منابع داشت می آوردیم، دولت امریکا اظهار و انذار میدادیم. در این دیدار نیز اینجانب با مرافقت آقای مهندس بازرگان با اعتراض و با قاطعیت باین تصمیم وزارت امریکا اعتراض نموده و آنها گفتیم شما نمی‌دانید ما به وجه بازی عادلانگی زده‌اید و در سایه آن بازی میکنید. سفر شاه به امریکا بازی شاه با تعبیه شورش است. ما عدم اطمینان خود را باین گفتارنامه علمی و غیر حزبی در بیان احوال علمی سفر شاه به امریکا توضیح دادیم و نکات دیگری که در آینده وزارت امور خارجه در دست‌آورد آمده است.

صبر و رویت، همین دو نفر، بنده در خواست دیدار وزیری با اینجانب را نمودند و اطلاع دادند که شام پنجشنبه روز ۳۰ شهریور وارد نیویورک شده است. آنچه تا آنجا مجدداً اعتراض شد، دولت ایران را نسبت به این اقدامات دولت امریکا با آن اطلاع و مسؤلیت، عواقب آنرا برعهده آنان قرار دادم.

اینجانب مراتب فوق را در اولین جلسه هیئت دولت بطور مبسوط گزارش کردم که مورد تأیید قرار گرفت.

در مورد حفاظت از سفارت آمریکا باید توجه داشت که محوطه و محدوده هر سفارتخانه خارجی بر طبق مقررات بین المللی در حکم سرزمین آن کشور محسوب میگردد و مقامات و مأموران دولت نیز بان بدون دعوت و یا اجازه و یا درخواست کتبی و رسمی مسئولان شناخته شده سفارتخانه حق ورود به داخل سفارتخانه ها را ندارند. هم چنین حفظ امنیت سفارتخانه ها و اتباع خارجی بر عهده دولت میزبان است. هیچ دولتی، هر قدر هم ضعیف باشد، نباید و نمیتواند در برابر مأموران یک دولت خارجی اظهار عدم توانائی در حفظ امنیت سفارتخانه ای را بنماید. دولت سیزبان مسئول هر نوع تجاوزی به حریم امنیت سفارتخانه های خارجی است، کما اینکه دولت کنونی ایران، بحق اجازه نمیدهد گروههای مخالف، از جمله مجاهدین افغانی و مبارزین ارمینی به حریم سفارتخانه های روسیه شوروی و ترکیه در تهران حمله و تجاوز نمایند و خود را موظف به حفاظت از آن میدانند. هم چنین وقتی گروههای مخالف جمهوری اسلامی ایران، به حریم سفارتخانه های ایران در کشورهای دیگر حمله و تجاوز مینمایند، دولت جمهوری اسلامی ایران به مقامات آن کشور اعتراض کتبی و رسمی مینماید و آنانرا مورد بازخواست قرار میدهد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، گروهها و دستجات خاصی، برای نشان دادن عدم امنیت و هرج و مرج در ایران، دست به تجاوز به سفارتخانه های خارجی زدند. از جمله حمله به سفارت آمریکا و انگلیس و یا ورود مسلحانه به سفارت بلغارستان.

در حمله به سفارت آمریکا و اشغال آن در بار اول، که ۲ روز بعد از پیروزی انقلاب صورت گرفت علاوه بر گروههای چپ افراطی مشکوک، دسته ای از کلاه سبزبان بازنشسته امریکائی که با استخدام یک کمپانی تگزاسی درآمده بودند نقش مؤثر در طرح و اجرای آن داشتند. در بار دوم و گروه گانگیری نیز حداقل دو گروه از فلسطینی ها، با اعتراف ناجی علوش و ابوساهر از اعضای جبهه خلق و جبهه دموکراتیک نایف حواتمه با گروههای فعال و مؤثر در حمله و اشغال سفارت همکاری داشته اند.

هر دولتی موظف است بتعهدات بین المللی خود، از جمله حفاظت اتباع و سفارتخانه های خارجی عمل نماید. دولت دولت هم در همین حد خود را موظف میدانده است. ضمن آنکه چه حضوری و چه طی یادداشتهای رسمی خود عمل دولت آمریکا مبنی بر اجازه ورود شاه بآن کشور را اقدامی خصمانه علیه ایران تلقی کرده و اعتراض نموده و مسئولیت عواقب و پیامدهای آنرا متوجه آندولت نموده است.

اینجانب در دو دیدار با رهبر انقلاب، در اول آبانماه و سپس در هشت آبانماه ۵۸ گزارش کامل ملاقات کاردار آمریکا و جریان سفر شاه بامریکا و مذاکرات وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی و متن یادداشتهائی را که بدولت امریکا داده شده بود بایشان دادم. در دیدار هشتم آبانماه مخصوصاً توضیح دادم که در ملاقات نمایندگان دولت امریکا ما بآنها شدیداً اعتراض کرده و انذار دادیم و عکس العمل مردم را در برابر اقدام امریکا تند و سخت توصیف کردیم. اما

متأسفانه در تظاهراتی که در ۴ آبانماه ۵۸ بر پا شده بود موضوعی که سخنرانان آن راه پیمائی در مورد سفر شاه بامریکا اتخاذ کرده بودند بسیار ملایم بود. بطوریکه در قطعنامه پایانی راه پیمائی درخواست استرداد شاه نیامده بود، در هشتم آبانماه وزارت امور خارجه ایران سه یادداشت شدیدالحن رسمی بدولت امریکا ارسال داشت که در دیدار با رهبر انقلاب در همانروز هشتم آبانماه متن آنها در اختیار ایشان قرار داده شد. در ۱۲ آبانماه یادداشت مجددی بدولت امریکا ارسال گردید. این یادداشتها در بایگانی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی موجود است و روزنامه کیهان در صورت علاقمندی و بمنظور خدمت بمردم میتواند آنها را تهیه و به همراه این توضیحات منتشر نماید.

در ۱۳ آبانماه ۵۸ وزارت امور خارجه بیانییه ای در مورد سفر شاه بامریکا و گزارش اقدامات خود بشرح زیر منتشر ساخت:

«بسمه تعالی— در تاریخ ۲۹ مهرماه کاردار سفارت امریکا در تهران طی ملاقاتی با جناب آقای نخست وزیر و با حضور وزیر امور خارجه ایران اطلاع داد که شاه به بیماری سرطان پیشرفته ای مبتلا است و اطباءى معالج وی توصیه کرده اند که برای معالجه بامریکا برود. البته معین نکردند که چه زمانی این سفر صورت خواهد گرفت. به کاردار امریکا گفته شد مردم ایران نسبت به نقل و انتقالات و فعالیت های شاه شدیداً نگران خواهند شد و بیماری شاه را بهانه ای برای رفتن وی به امریکا و دسترسی داشتن به امکانات لازم برای ادامه اقدامات علیه انقلاب اسلامی ایران خواهند دانست. اگر شاه واقعاً بیمار است میتواند به کشورهای اروپائی که مؤسسات طبى آنها به همان اندازه امریکا مجهز هستند برود چرا میخواهید او را بامریکا ببرید بهر حال دولت ایران هیچگونه موافقتی در این زمینه ننمود. ۲۴ ساعت بعد دولت امریکا رسماً ورود شاه را به آن کشور اطلاع داد. در مورد مدارک سفر شاه و همراهانش به امریکا لازم است توضیح داده شود که گذرنامه های ایرانی شاه و همراهانش مدتها قبل توسط وزارت امور خارجه ابطال و مراتب اعلام گردیده بود اما به موجب اطلاع واصله در آغاز سفر شاه و همراهانش به امریکا روی ورقه های مخصوصی عبور داده شده است. پس از اطلاع از خبر ورود شاه مخلوع به امریکا وزارت امور خارجه از دولت امریکا خواست، به دو نفر از پزشکان متخصص ایرانی که اجازه طبابت در امریکا را نیز دارند اجازه داده شود که شاه مخلوع را معاینه نمایند. مقامات امریکائی ابتدا با این خواست وزارت امور خارجه موافقت نمودند ولی بعداً نه تنها اجازه معاینه داده نشد حتی اطباءى معالج شاه در امریکا حاضر شدند که مستقیماً با پزشکان ایرانی ملاقات و به سئوالات آنان پاسخ بدهند از اینرو وزارت امور خارجه مراتب عدم

رضایت و اعتراض خود را نسبت به اجازه ورود شاه به امریکا و عدم اجازه معاینه وی از طرف پزشکان ایرانی طی دو یادداشت شدیدالحن در تاریخهای هشتم و دوازدهم آبانماه به سفارت امریکا در تهران ابلاغ کرد و به موازات آن طی تماسهایی که با کاردار سفارت امریکا در تهران و توسط سفارت جمهوری اسلامی ایران در واشنگتن با مقامات وزارت امور خارجه امریکا گرفته شد مکرراً خواسته شد که ترتیب معاینه شاه را توسط پزشکان ایرانی بدهند که بتوان اطمینان حاصل کرد که آیا ادعای بیماری او سحت دارد یا نه، جوانی که لادان این بود که پزشکان ایرانی فقط میتوانند پرونده طبی شاه را مطالعه کنند و این پرونده را در اختیار دکتر پزیشک ایرانی قرار دادند. گزارش پزشکان ایرانی حکایت کرد که بسیاری شاه مخلوع در جاهای دیگری از دنیا از جمله در مکزیک نیز قابل معالجه میباشد.

لذا ای اطمناناً بیشتر پزشکان ایرانی اعتراض کردند که از شاه مخلوع معالجه بالینی بنمایند ولی دولت امریکا باین بهانه که ما باینده حقوق ثانویه شاه که چنین اجازه ای را نمیدهد، احترام بگذاریم از انجام این خواسته نیز امتناع کردند.

رویه دولت امریکا که در مقابل خواست ملت مستعبد شده ایران از یک جانی حمایت میکنند از نظر وزارت امور خارجه غیر قابل قبول و شدیداً تقبیح میشود.

علاوه بر آن وزارت امور خارجه همزمانی اظهارات سناتور جکسون و گلدواتر را درباره تمامیت ارضی ایران و حق خاکمیت آن با اقامت شاه در امریکا بی ارتباط ندانسته و مراتب نگرانی و مخالفت خود را ابراز میدارد و ایمن دارد که ملت آگاه و قهرمان ایران هرگز توطئه جاسوسی را نختی خواهد کرد.

جهت اطلاع ملت مبارز ایران اعذانه میشود که به نیابت تسلیم یادداشتهای اعتراض قبلی، وزارت امور خارجه طی یادداشت دیگری در آبانماه به عنوان وزارت امور خارجه امریکا استرداد شاه مخلوع و فرج را رسماً از دولت امریکا خواسته است ضمناً در همانروز بموجب یادداشت جداگانه ای از دولت امریکا خواسته ایم که کلیه اموال شاه و خاندان سلطنتی را مسترد نماید.

بدیهی است که نحوه عکس العمل دولت امریکا نسبت باین درخواست ها در کیفیت روابط دو کشور تأثیر داشته و خواهد داشت.

بی اعتنائی دولت امریکا نسبت به احساسات جریحه دار شده مردم زجر

کشیده ایران در مورد حضور شاه مخلوع به بهانه بیماری در خاک امریکا میباشد و اگر مقامات امریکائی احساسات مردم ایران را محترم میشمرند و عمق انقلاب ایران را میفهمیدند حداقل میبایستی شاه مخلوع را در خاک خود نمیذرفتند و اموال وی را بایران تحویل میدادند.»

علاوه بر انتشار بیانیه فوق، اینجانب در ۱۴ آبانماه ۵۸، در یک مصاحبه مطبوعاتی با شرکت خبرنگاران داخلی و خارجی، مراتب را بطور کامل بملت ایران گزارش نمودم. متن آن قسمت از گزارش مزبور که مربوط به سفر شاه بامریکاست شرح زیر میباشد:

«همانطوریکه دیروز در اطلاعیه وزارت امور خارجه به اطلاع رسید در ۲۹ مهر ماه کاردار سفارت امریکا در ایران و مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه امریکا که در ایران بود با اطلاع قبلی بیدیدار جناب آقای مهندس بازرگان نخست وزیر رفتند، و آقای مهندس به من هم اطلاع دادند که در این ملاقات حضور داشته باشم. در این جلسه آقایان مطرح کردند که بموجب دستوری که از طرف وزارت امور خارجه امریکا صادر شده موظف هستند به دولت ایران اطلاع بدهند که شاه سابق ایران سخت بیمار است و اطباء معالج او توصیه کرده اند که برای معالجه به امریکا برود، و توضیحاتی نیز در باره نوع بیماری شاه دادند که در روزنامه ها نیز درج شد. دولت ایران در این جلسه مراتب نگرانی و مخالفت خود را از این سفر با صراحت به نمایندگان امریکا ابراز و اعلام کرد که این امر برای ملت و دولت ایران قابل قبول نیست، و بدون شک در روابط فی مابین دو دولت تأثیر نامطلوبی خواهد گذاشت، و ملت ایران نمیتواند چنین چیزی را بپذیرد. کاردار امریکا و مسئول میز ایران هم ابراز نگرانی و ناراحتی از این مسئله کردند بطوریکه حتی در ابتدای امر خود آنها بیان کردند که ما با یک خبر نامطلوبی بدیدن شما آمده ایم و خبر نامطلوبشان هم این بود که شاه سخت مریض است و باید به امریکا برود و رفتن وی به امریکا در روابط تأثیر نامطلوبی خواهد گذاشت و فقط آمده ایم تا بشما اطلاع دهیم. البته ما در این جلسه قاطعانه نیز مخالف خود را به اطلاع آنها رساندیم و حتی مطرح شد که غیر از امریکا در سایر ممالک و اروپا مراکز طبی مجهزی هستند و اگر صرفاً مسئله بیماری مطرح باشد، ما هیچ ضرورتی نمیبینیم که وی به امریکا سفر کند. در این ملاقات زمان سفر شاه خائن بامریکا مطرح نشد.

۲۴ ساعت پس از این ملاقات مجدداً کاردار و مسئول میز ایران درخواست ملاقات فوری کردند. به وزارت امور خارجه آمدند و اطلاع دادند که شاه بدلیل وخامت حالش امشب ساعت ۱۱/۵ بوقت نیویورک وارد این شهر خواهد شد (یعنی سی ام مهرماه) البته ما در همان تاریخ مراتب را به سفارتخانه های خودمان در واشنگتن و مکزیک مخابره کردیم و آنها را در جریان این خبر قرار دادیم. در ملاقات دومی که کاردار با ما داشت گفتیم حالا که شما شاه را به امریکا راه میدهید و ادعا میکنید که بیمارست ما پیشنهاد میکنیم که شما حداقل اجازه بدهید که دو نفر از

اطباء متخصص ایرانی مورد اعتماد دولت ایران از شاه خائن معاینه و پرونده طبی و یرا مورد مطالعه قرار دهند، در ابتدا با این مطلب موافقت کردند. ما هم با سفارت خود در واشنگتن تماس گرفتیم تا دو تن از اطباء ایرانی متخصص که حق طبابت در امریکا دارند به وزارت خارجه امریکا معرفی شوند. این دو نفر انتخاب و معرفی شدند تا از طرف دولت ایران شاه خائن را معاینه کنند. امریکائیا پختی از پرونده و یرا در اختیار اطباء مذکور گذاشتند. ولی اجازه معاینه از وی را ندادند و حتی اجازه ملاقات با اطباء شاه را هم ندادند چون این اسناد کافی نبود اطباء ایران مصرأ خواستار ملاقات با اطباء شاه شدند تا خودشان شاه را معاینه کنند. علیرغم فشار وزارت امورخارجه مقامات امریکائی حاضر به اینکار نشدند در تاریخ هفتم آبان به سفارت جمهوری اسلامی در واشنگتن اطلاع داده شد که مراتب اعتراض دولت ایران را به امریکا اعلام دارند. فردای آنروز یادداشت اعتراض مفصلی به دولت امریکا دادیم که بموجب این یادداشت به پذیرفتن اطباء ایرانی اعتراض شد و اینکه اطباء ایرانی گفته اند که بیماری شاه قابل معالجه در کشورهای دیگر بوده است. بنابراین دولت ایران عذر و بهانه های امریکا را نمی پذیرد و شدیداً نسبت به این امر اعتراض و نگرانی خود را از بودن شاه در امریکا ابراز مینماید.

خصوصاً اینکه این واقعه با اظهارات دو مقام بلندپایه امریکائی (هنری جکسون و گلدواتر) درباره ایران مصادف شده بود. در همان روز (یعنی ۵۸/۸/۸) اعتراضیه دیگری از طریق سفارت ایران در واشنگتن به وزارتخارجه امریکا داده شد که طی آن رسماً خواستار استرداد شاه مخلوع و همسرش شده بودیم. قبلاً در مذاکره با وزیر خارجه امریکا که پس از بازگشت از سفر به سازمان ملل گزارش آن را دادیم، درباره استرداد مجرمین و جنایتکاران فراری صحبت کرده بودیم و آنها نسبت به این مسئله قول مثبت داده بودند که بلافاصله پس از بازگشت به ایران تلگرافی از سفارت ایران دریافت شد که بموجب آن وزارت امورخارجه اطلاع داده بود که اگر این اشخاص (مجرمین) رسماً معرفی بشوند دولت امریکا کوشش خود را بکار خواهد برد تا این اشخاص را به ایران تحویل بدهد. ما نیز بر این اساس بعضی از این اشخاص را معرفی کردیم از جمله مرتیبه رزمی متهم به عامل فاجعه سینما رکس آبادان که طبق اطلاعات واصله در زمان شریف امامی با اسم مستعار به امریکا رفته بود و آدرس او در امریکا بدست آمده بود. ما از مقامات امریکا خواستیم او را تحویل بدهند، و همچنین استرداد چند نفر از مقامات سابق را که متهم به سوء استفاده مالی بودند و از طریق پلیس بین الملل شناسائی و مورد تعقیب قرار گرفته بودند درخواست نمودیم دولت امریکا دوباره در باره این درخواستهای ایران قول مساعد داد. با این سابقه در هشتم آبان به سفارت ایران اطلاع دادیم که بر این اساس با وزارت خارجه امریکا تماس بگیرند تا شاه مخلوع و همسرش را که تحت تعقیب قانونی هستند به ایران مسترد دارند. سفارت ایران هم بلافاصله اقدام کرد. علاوه بر آن ما یادداشت دیگری به امریکا دادیم در مورد استرداد اموال شاه و خاندان پهلوی در تاریخ ۵۸/۸/۸ دستوری به سفارتخانه های جمهوری

اسلامی در واشنگتن، لندن، پاریس، مکزیک، رم، بن، مادرید، شهرهایی که سرمایه‌های عمده
شاه در آنجاها سرمایه‌گذاری شده فرستادیم و علی‌آین این سفارتخانه‌ها مؤلف شدند که ملی
یادداشتی به دولتهای پذیرنده (میزبان) اعلام نمایند که دولت جمهوری اسلامی ایران، با توری به
اینکه اموال و دارائی شاه مصلوح و مختاراده او از طریق غارت بیت المال و بطریق نامشروع
جمع آوری شده و در واقع متعلق به ملت ایرانست. هرگونه سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی آنها
را بلااعتبار میدانند و برای حقوق اقامه دعوا بر علیه افرادی را که در سرمایه‌گذاری آنها
سشارکت نمایند محفوظ دارند. این یادداشتی بود که بطور عمده در این سفارتخانه‌ها و در
اسلامی در مسانک خاورجی ارسال شد و سفارخانه‌های ما در این مورد اقدام کرده‌اند. جمله سفارت
ایران در واشنگتن در سال تاریخ به کمک رکیلی سفارتخانه‌های آلمانی تهیه و بدوای آمریکا تسلیم
نمود. پس‌ازین در تاریخ ۵۸/۷/۸ دولت ایران در نامه مورد اشاره سفارتخانه‌ها، جداگانه به دولت
آمریکا تسلیم نموده است. یکی اعتراض به پذیرش شاه و عدم ایران به سه‌صص ایرانی برای
معاینه جهت تشخیص پیداری شاه خائن و تعیین اینکه این بی‌عاری بی‌عاری است یا پزشکی و نیز
اعتراض به بیانی که دولت آمریکا در مورد حق حاکمیت ملی ایران و همچنین
تعمایب ارضی ایران کرده بود. یادداشت دوم درخواست استرداد شاه مصلوح و همسرش و
یادداشت سوم در مورد بازگرداندن اموال شاه مصلوح و خانواده‌های پهلوی به دولت ایران است. پس از
دادن این یادداشتها در تاریخ ۵۸/۷/۸ و قبل از سفر به الجزایر که بعدت امام رسیده بودم
گزارش کامل همه‌ی این حرف‌ها را به دولت امام ارائه نمودم و بدین‌عنوان برنامه سفر به الجزایر. اگر
چندانچه تصور کرده باشید شاه در سی ام بهر به آمریکا رفت و در چهارم آبان تظاهرات بزرگ
هسبستگی است به امام در روز گزشت در این تظاهرات کو چکترین شعار برای بازگشت شاه به
ایران داده نشد. عسی عکس‌های و سخن‌های که بر ضد آمریکا شد برای ما
تعمایب آور بود. من پیش امام گفتم و باکار به کردم و گفتیم وقتی آمریکا آنها آمدند و خبر سفر شاه
به آمریکا را بدست دادند خود آنان خیلی متعجب بودند و ما هم آنها را خیلی فرسندیم که اگر شما
ریکار را بکنید جان آمریکاها در ایران در خطر است و فزاد و بهمان، وقتی شاه به آمریکا
رفت هیچ عکس‌العملی در ایران دیده نشد و ما به یار ما موجب بودیم که چرا در چنین تظاهرات
سیسی این مسئله ندادن مطرح شود. حتی در تظاهرات روز عید قربان هم مسئله استرداد شاه
حاجن مطرح نشد.

ملاحظه میشود برنامه‌های اعلام آقای هاشمی و نویسنده مقالات که در این دولت وقت نه
تنها با فر شاه آمریکا موافقت نداشت بلکه در حد توان و امکان اعتراضات شدید سیاسی رکیبی
رسمی نموده است.

رابطه با آمریکا: یکی از موارد اعتراض ما به سخنان آقای هاشمی این بود که ایشان از نسکه کارتر تصمیم دولت آمریکا مبنی بر اجازه سفر شاه با آمریکا را بدولت ایران اطلاع داده است استفاده کرده و ارتباط دیپلماتیک آنرا مان را در خطبه نماز جمعه، چنین جلوه دادند که: اینها با آمریکا ارتباط دارند».

اولاً ادامه روابط بین دولت ایران با دولت آمریکا با نظر رهبر انقلاب، شورای انقلاب و ملت موقت بوده است. در هیچ زمانی نه رهبر انقلاب و نه هیچک از اعضای شورای انقلاب و اسولت موقت پیشنهاد قطع روابط و انزول سطح آنرا ندادند. در حالی که در مواردی، نظیر بحث رابطة ایران با آمریکا، سفیر چینی در تهران، سفیر اسلامی ایران در آمریکا، و آنگاه جانشین سفیر آمریکا در آن فرصت بود و میتوانستند آنرا مطرح سازند.

بعد از استعفا و خروج سالیوان از ایران، دولت آمریکا شخصی را بنام کاتلر بعنوان سفیر دید خود بدولت ایران معرفی نمود. وزارت امور خارجه ایران نظر موافق خود را با اعزام وی اعلام شته بود. پس از انتصاب اینجانب بوزارت امور خارجه، سوابق نامبرده بررسی گردید و بر اساس نلاعات جمع آوری شده او را عنصری نامطلوب تشخیص دادیم. اینجانب مراتب را در هیئت است گزارش نموده و پیشنهاد لغو پذیرش وی را دادم که مورد تصویب قرار گرفت. روز بعد ارداد سفارت آمریکا بوزارت امور خارجه ایران احضار و تصمیم دولت موقت بوی ابلاغ گردید. ه موجب تعجب فراوان کاردار و جهانیان شد. ناخشنودی دولت آمریکا از این تصمیم تاریخی است موقت در بسیاری از اسناد آنان، از جمله کتاب وانس منعکس میباشد. در دیدار با رهبر نلاب پس از آنکه پس گرفتن پذیرش سفیر جدید و تنزل روابط بسطح کاردار گزارش داده شد ایشان نظر خواستم که آیا در جهت قطع روابط با دولت آمریکا اقدام کنیم یا خیر؟ ایشان من تایید اقدامات انجام شده با صراحت نظر دادند که فعلاً با آنها کجدار و مریز رفتار کنیم. در الیکه در مورد قطع روابط با مصر چنین نشد. وقتی شورای انقلاب پیشنهاد اینجانب را مبنی بر ع روابط با دولت مصر، بمناسبت امضای قرارداد صلح با اسرائیل، رد کرد و تنها تصویب نمود ، روابط بسطح کاردار تنزل یابد، در دیدار با رهبر انقلاب موضوع را مطرح ساختم و ایشان نظر جانب را تایید نموده و مجوز کتبی برای قطع روابط صادر کردند. اگر مسئله قطع روابط با ریکا در آن تاریخ بطور جدی مورد نظر مدعیان ما بود میتوانستند آنرا بسادگی مطرح کنند و از ر انقلاب رهنمود صریح دریافت نمایند.

آقای هاشمی در سفر اخیر خود به ژاپن در پاسخ خبرنگاران در مورد تصمیم بر حفظ اط با آمریکا چنین گفته اند:

«ما پیش از انقلاب و بعد از انقلاب قرار نداشتیم که با آمریکا قطع رابطه کنیم اما آنها در همان ماههای اول انقلاب شروع به توطئه چینی کردند. برای برقراری روابط باید آمریکائی ها اول پیشقدم شوند آنها باید ابتدا از گناهان گذشته شان

توبه کنند و زمین را مساعد کنند» (جمهوری اسلامی ۶۴/۴/۳۰).

پس وقتی ادامه روابط با دولت آمریکا مورد نظر بوده است؛ واضح است که مسئولیت تماس و مذاکره و ارتباط با نمایندگان کشورهای خارجی با نخست وزیر و وزیر امور خارجه است نه هیچ مقام و نهاد دیگری و نباید از تماس اینجانب یا نخست وزیر وقت در آن زمان در نماز جمعه سال ۶۴ چنین القاء شبهه برمردم شود که: «اینها با آمریکا ارتباط دارند!!» آن ارتباط وظیفه دولت بوده است. اگر غیر از این عمل میشد و میشد خلاف منقطع و مصلحت کشور است. کما اینکه در همان موقع نیز کسانی که مسئولیتی در دولت نداشتند و یا مأموریتی از جانب دولت و یا شورای انقلاب با آنان محول نشده بود، با مقامات خارجی، از جمله دولت آمریکا، تماس داشتند و مذاکره میکردند، بدون آنکه دولت از تماس آنها و یا مفاد مذاکراتشان مطلع گردد. بعنوان نمونه، همزمان با سفر شاه به آمریکا هنری پرشت بایران آمده بود و با کسانی از جمله مرحوم دکتر بهشتی دیدار و مذاکراتی انجام داده بود، که مفاد آن در هیچ کجا منعکس نگردید. بعد از اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان نیز، وزارت امور خارجه آمریکا از واشنگتن مستقیماً با مرحوم دکتر بهشتی تماس تلفنی گرفتند و مذاکراتی انجام دادند!! دولت آمریکا تصمیم گرفته بود دو نفر آقایان رمزی کلارک و میلر را برای مذاکره با مقامات ایرانی به ایران بفرستد. وزارت امور خارجه ایران، با توجه به عکس العمل سرد دولت آمریکا نسبت بیادداشت‌های رسمی ایران بآندولت، از دادن اجازه سفر بایران باین دو نفر خودداری نمود. اما آنها براساس مذاکره تلفنی وزارت امور خارجه آمریکا با مرحوم دکتر بهشتی و موافقت وی با سفر آنان، به ترکیه آمده و منتظر دریافت اجازه ورود بایران شدند. مرحوم دکتر بهشتی در جلسه شورای انقلاب (در ۵۸/۸/۱۵) باینجانب اطلاع داد که از واشنگتن با وی تلفنی صحبت شده است و او نظر مثبت و موافق خود را با سفر رمزی کلارک و میلر بایران بآنها اطلاع داده است. صبح روز بعد، آقای خرازی معاون سیاسی وزارت امور خارجه باینجانب گزارش داد که آقای دکتر بهشتی تلفنی با او اطلاع داده است که شورای انقلاب با سفر این دو نفر موافقت نموده و لذا وزارت امور خارجه دستور صدور اجازه ورود بآنها را به سفارت ایران در ترکیه بدهد. و او نیز طی تلگراف رمزی به سفارت ایران دستور لازم را صادر کرده است. با توجه بمراتب فوق و جو سیاسی حاکم در آن زمان که تمام نیروها علیه دولت موقت بسیج شده بودند، و حتی بنام کسانی که خودشان هم خبر نداشتند اعلامیه‌هایی از صدا و سیما جمهوری اسلامی خوانده میشد (مرحوم لاهوتی ضمن مغزرت خواهی از آقای مهندس بازرگان و دکتر چمران و اینجانب گفت که اعلامیه‌ای را که بنام او از صدا و سیما علیه دولت موقت و دیدار با برژینسکی خواندند از وی نیوده است و او از آن اطلاع قبلی نداشته است)، و از آنجا که بیوفائی و خلف عهد و پیمان‌ها از آقایان دیده بودیم، برای پیشگیری از هر نوع سوء تعبیری و منتظر اطلاع عموم مردم از آنچه می‌گذرد وزارت امور خارجه در ۵۸/۸/۱۶ اطلاعیه کوتاهی باین مضمون صادر و منتشر کرد که بدنبال تماس مقامات دولت

امریکا از واشنگتن با برخی از اعضای شورای انقلاب و مخالفت شورای انقلاب. دو نفر
نمایندگان دولت امریکا برای گفتگو پیرامون اشغال سفارت امریکا به تهران می آیند.
رهبر انقلاب در عصر همانروز با توجه بمن اعلامیه وزارت امور خارجه اطلاعیه زیر را
صادر کردند:

«از قرار اطلاع نمایندگان و یژه کارتر در راه ایران هستند و تصمیم دارند بقم آمده
و با اینجانب ملاقات نمایند لهذا لازم میدانم متذکر شوم دولت امریکا که با
نگهداری شاه اعلام مخالفت آشکارا با ایران نموده است. و از طرفی دیگر آنطور
که گفته شده است سفارت امریکا در ایران محل جاسوسی دشمنان ما علیه
نهضت مقدس اسلامی است. لذا ملاقات با من بهیچوجه برای نمایندگان و یژه
ممکن نیست و علاوه بر این ۱- اعضای شورای انقلاب بهیچوجه نباید با آنان
ملاقات نمایند. ۲- هیچک از مقامات مسئول حق ملاقات با آنانرا ندارند.
۳- اگر چنانچه امریکا شاه مظلوم این دشمن شماره یک ملت عزیز ما را بایران
تحویل دهد و دست از جاسوسی بر علیه نهضت ما بردارد، راه مذاکره در موضوع
بعضی از رویایی که بفتح ملت است باز می باشد.»

انتشار این اطلاعیه سبب شد که سفر آن دو نفر بایران منتهی نگردد. البته این تنها مورد
تماس و مذاکره مرحوم دکتر بهمنی با مقامات دولت امریکا نبوده است. در کتابهای منتشر شده
از جانب مقامات دولت کانتی که مورد قبول آقایان می باشد و آقای فارسی آنها را گزارشات
صافخانه ای معرفی کرده اند، بکرات باین تماسهای مستقیم تصریح شده است. ارتباط و مذاکره
آقای مهندس بازرگان، نخست وزیر و اینجانب، بعنوان وزیر امور خارجه در چهار چوب سیاستهای
مصوبه دولت ایران در آنزمان و وظائف محوله بوده است. اما تماسهای سایرین چه مجوزی داشته
است؟ و آیا غیر مصلحتی و متلاطمی در وظائف و خلاف مصلحت نبوده است؟

آقای هاشمی و نویسنده مقالات کیهان که اصرار دارند کتابهای کارتر و وانس را معتبر
دانستند، بآنجا استدلال کنند و گزارش آقای مهندس بازرگان و اینجانب را به هیئت وزیران
غیر صادقانه معرفی می نمایند و حتی شهادت اکثریت اعضای کابینه آقای مهندس بازرگان را هم
قابل قبول نمیدانند. و کاری بگزار یادداشت های رسمی وزارت امور خارجه ایران در آنزمان ندارند و
هیچکدام بر کفنی برافه می رود به معنای العمل دولت ایران نمیدانند باید برای مردم روشن کنند
که در آن تماسهای غیر رسمی چه گذشته است. آن تماس ها بر این اساس چه رابطه ای بوده است و
چه موضوعاتی بحث و وجه تصمیماتی اتخاذ میشده است که محتوای آنها در هیچ کجا منعکس
نشده است!! و در قلمرو این خط امام هم حتی یک نمونه از آن اسناد منتشر نشده اند!!

دو باره مطالبی که مقامات دولتمردان امریکا نوشته و منتشر ساخته اند و همچنین آنچه
که تا بحال توسط دانشجویران خط امام از اسناد سفارت امریکا چاپ کرده اند باید در نظر

گرفت: اولاً مقامات و اعضای دولت و سفارت آمریکا، جوانان اسناد و یا کتابها قبل از هر چیز منافع خودشانرا در نظر داشته اند. بر اساس معیارها و ذهنیات و باورهای خود تحلیل و اظهار نظر و نتیجه گیری کرده اند. اظهار نظر آنها درباره یک فرد و یا جریانی، بفرض اصالت مدارک ارائه داده شده، نمیتواند معتبر و حجت باشد. به صرف اینکه آمریکائیان در تحلیل های خود به جلب گروههایی تمایل نشان داده و نسبت به جلب توافق و نظر مساعد آن ها طمع کرده باشند نمیتوان آن افراد یا گروهها را «آمریکائی» قلمداد نموده و درباره آنها قضاوت و آنها را محکوم نمود. این امر بفرض صحت اسناد و ادعاها، نظیر طمع و تمایل یکطرفه زلیخاست به جلب نظر و صحبت حضرت یوسف (ع)، بر اساس آموزش قرآن و منطوق و عقل، تمایل و حتی اقدام و زمینه چینی زلیخا سند اتهام علیه یوسف (ع) محسوب نمیگردد. بودن یوسف (ع) بازلیخا در خلوت هم کافی برای اثبات اتهام نیست.

آقایانی که براحتمی نقل و نبات، هر کس را که با آنان نباشد بر چسبی میزنند از خدا و خلق باید بترسند. هر کس که انگلیسی بلد باشد در آمریکا دوس خوانده باشد و یا مدتی در آنجا ساکن بوده باشد آمریکائی محسوب نمیشود. در میان اعضای دولت کنونی، و مقامات فعال در حاکمیت کنونی، تعداد تحصیل کرده های آمریکا (و یا اروپا) زیاد هستند، که سالها در آنجا مقیم و اجازه اقامت دائم و یا تابعیت آنکشور را داشته اند. اینها باین دلیل آمریکائی (یا آلمانی و اطریشی و انگلیسی...) نیستند. آمریکائی کسی است که منافع آمریکا و اذتاب او را، دانسته و یا ندانسته، تأمین میکند. آیا ما یک قرارداد زیانبار با آمریکا یا کشورهای وابسته بآن بسته ایم؟ یا آنها که زبان انگلیسی هم بلد نیستند و در کشورهای اروپایی و یا آمریکا هم نبوده اند، ولی تحت پوشش های مختلف تاکنون میلیاردها دلار قرارداد با بیگانگان بسته و اجرا کرده اند؟ آیا ما آمریکائی هستیم که با تام نیرو تلاشی میگردیم تا دینار آخر مطالبات و حقوق ملت ایران را از آمریکائیان (و سایر خارجیان) بازپس بگیریم یا آنها که با اعضاء و نمایندگان بیانیة الجزائر میلیاردها دلار به این ملت خسارت وارد ساختند؟ آیا ما آمریکائی هستیم یا آنها که اجناس و تسلیحات آمریکائی را به چند برابر قیمت میخرند و وارد میکنند!! آیا ما که پیشنهاد سفیر جدید آمریکا را بطت سه ماهه در آفریقا رد کردیم و پذیرش ندادیم آمریکائی هستیم یا آنها که به پیشنهاد دولت آمریکا، رئیس و یکی دیگر از اعضای داوران ایرانی در دادگاه لاهه را بدون مذاکره قبلی و یا اطلاع خود آنها عوض کردند و نمیگذارند صدایشان هم درآید؟

سوهظن و تهمت و برچسب زدن آسان است. اما سوهظن و اتهام وقتی قابل طرح است که علائم و شواهد کافی در تایید آن وجود داشته باشد. در مورد حملات و اتهاماتی که بما میزنند کمترین سند و دلیلی ندارند ما با کمال سربلندی و افتخار اعلام میکنیم که در دوران ۹ ماهه مسئولیت خود در دولت موقت هرگز عملی یا سندی و یا قراردادی که خلاف مصالح و منافع کشورمان و حیثیت انقلاب اسلامی ایران باشد از ما سر نزده است و اعضاء نکردیم. در برابر

تمامی فشارها و توطئه‌ها و حملات استادگی کردیم و تسلیم نشدیم، اگرچه ظاهراً شکست خوردیم. قطعاً کم نیستند کسانی که در ساکبیت کوفی یا ما دشمنی و کینه‌ای عمیق دارند و ضمناً به تمام استاد و مدارک فعالیت ۹ ماهه اعضای دولت موقت و وزارت امور خارجه در هر کجا که باشد دسترسی دارند، و تلاش و جستجوی فراوان کرده‌اند که سندی و مدرکی خدا و مردم و محکمه پسند علیه ما بدست آورند ولی نتوانستند. اگر میتوانستند سندی بیابند که خلاف ادعای ما را نشان بدهد و ادعاهای ناحق خودشانرا ثابت کند بدون شک منتشر میساختند و هیچگاه هم باین قبیل تهمت‌های بی اساس وزشت و توهین آور علیه ما متوسل نمیشدند.

از طرف دیگر ما با صراحت بملت ایران اعلام میکنیم که در میان مسئولین کوفی کسانی هستند که قاتون اساسی را، که خونهای شهیدان انقلاب اسلامی ایران است، زیر پا گذاشته و یا نادیده گرفته‌اند. از محدوده وظائف و اختیارات خود خارج شده و بکرات قراردادهای و اسنادی را برخلاف مصالح و منافع فعلی و آتی کشور و انقلاب و جمهوری اسلامی بفتح کشورهای خارجی امضاء و بآنها عمل نموده‌اند. ما حاضریم در یک مناظره عمومی و علنی در محکمه افتکار عمومی دلائل و مدارک و شواهد خود را ارائه دهیم. اینان اکنون در مصدر قدرت هستند و هر صدفی را خفه میکنند و هر قلمی را میکشند. اما باید بدانند روزی فرا خواهد رسید که مجبور خواهند شد در برابر ملت ایران جوابگوی این اعمال خلاف خود باشند: فستبروا بصرون بایکم المفعون.

توصیه ما باینان، از زبان قرآن این است که:

«الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن مکنا هم فی الارض مالم نمکن لکم و ارسلنا السماء علیهم مدراراً و جعلنا الاتهار تجری من تحتهم فاهلکناهم بذنوبهم و انشأنا من بعدهم قرناً آخرین».

پس بپوش بیابند. باین قدرتها نبالند و مغرور نشوند. کلام خداست که:

«ثم جعلنا کم خلائف فی الارض من بعدهم لتنظر کیف تعملون»!

پس با اعمال خود روی گذشتگان را سفید نکنند. و دستاوردهای انقلاب و فداکاریهای خالصانه مردم زحمتکش و صبور ایران را یرباد ندهند. از خدا و خشم و عذاب الهی، در دنیا و آخرت بترسند.

اللهم وقتنا لما تحب و ترضی

ابراهیم یزدی